Date:06/12/2018 Serial #

سپاسگزاریم از IQRA_be_Esmi و مدرسه المهدی(عج) برای تلاش برای گرفتن این کتاب ها در قالب PDF، که به شدت به طلاب گرامی در ایران و خارج از کشور کمک خواهد کرد.

Thanks to IQRA_be_Esmi and Madersa Almehdi aj tf for the efforts in getting these books in PDF form that will surly be help full for the students in Iran and abroad.

با تشکر:


Institute for Language and Islamic Studies Madrasseh al-Mahdi (aj) Blvd Amin. Opposite seda va Sima Qom. IRIB
Tel: +98-25-32932975 _ 32932847
Web: www.ilis.ir
Email: info@ilis.ir







+92 302 825 3232 LS-43/20 Ancholi Karachi.
+98 901 436 4349,Imam Khumeni r.a Road ,Street 41,H#623
iqra.be.esmi@gmail.com





IQRA be Esmi

IQRA be Esmi



در ستایش خداوند

فضلِ خدای را که تـواند شمـار کـرد؟ — یا کیست آن‌که شکرِ یکی از هزار کـرد؟

بحر آفرید و بـرّ و درختـان و آدمـی — خورشید و ماه و اَنجُم و لیل و نهار کرد

الوان نعمتی که نشایـد سپـاس گفـت — اسبابِ راحتی که نشاید شـمار کـرد

اجزای خاک مـرده به تأثیـر آفتـاب — بستان میوه و چمـن و لالـه‌زار کـرد

توحیدگویِ او نـه بنی‌آدمنـد و بـس — هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کـرد

بخشنده‌ای که سابقه‌ی فضل و رحمتش — ما را به حُسنِ عـاقبت امّیـدوار کـرد

پرهیـزکار بـاش که دادارِ آسـمان — فردوس، جای مـردم پرهیـزکار کـرد

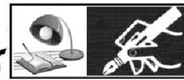
نابرده رنج، گنـج میسّـر نمـی‌شـود — مزد آن گرفت جـان بـرادر! که کار کرد

هر کو عمل نکرد و عنایت امیـد داشـت — دانه نَکِشت اَبلـه و دَخلْ انتـظار کرد

ظالم بمُرد و قاعـده‌ی زشـت از او بمانـد — عادل برفـت و نـام نکـو یادگـار کـرد

بعد از خدای هرچه پرستند، هـیچ نیسـت — بی‌دولت آن‌که بر «همه»، «هیچ» اختیار کرد

گزیده‌ای از قصیده‌ی «سعدی»
شاعر و نویسنده‌ی بزرگ قرن هفتم هجری قمری



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

اَبلَه: نادان؛ کم‌خرد

اجزاء: (جمع جزء) قسمت‌ها

انجم: (جمع نجم) ستارگان

بحر: دریا

برّ: خشکی

بس: فقط («و بس» نیز در شعر به معنای «فقط» آمده است.)

بستان: باغ گل و میوه

بنی‌آدم: فرزندان آدم؛ آدمیان؛ انسان‌ها

بی‌دولت: تیره‌بخت؛ محروم؛ بدبخت

تأثیر: اثر گذاشتن بر چیزی؛ ایجاد کردن تغییر در کسی یا چیزی

توحیدگو: کسی که به یگانگی خداوند اقرار می‌کند.

جان برادر: ای برادر جان!

حُسنِ عاقبت: نیکیِ پایان کار؛ سرانجام نیکو؛ عاقبت به خیری

دادار: آفریننده؛ خدای دادگستر و عادل

دخل: درآمد

زمزمه کردن: آهسته و زیر لب آواز خواندن؛ در اینجا یعنی سرود و آواز خواندن

سابقه: پیشینه؛ مجموعه‌ای از رفتار و کارهایی که در گذشته انجام شده.

سپاس: شکر

شاخسار: شاخه‌ی درخت

عنایت: توجّه؛ لطف

فردوس: بهشت

فضل: احسان؛ بخشش

قاعده: روش؛ شیوه

لیل و نهار: شب و روز

میسّر: ۱. فراهم؛ آماده ۲. ممکن

نشاید شُمار کرد: نمی‌توان شمرد؛ نمی‌توان حساب کرد

نکِشت: مخفّف نکاشت؛ (کاشتن: زراعت؛ قراردادن بذر یا نهال در خاک)

الوان: (جمع لون) رنگ‌ها؛ در این درس به معنای «انواع» آمده است.

هر کو: هر که او

یادگار: آنچه از کسی یا چیزی باقی می‌ماند و خاطره‌ی او را در ذهن‌ها زنده نگه می‌دارد.



نکته‌ها

زبان‌آموز گرامی!

شما در کتاب‌های قبل با نکاتی چون ردیف و قافیه آشنا شدید. گفتیم:

به کلمه یا کلمه‌هایی که در پایان مصرع‌ها تکرار می‌شوند «**ردیف**» می‌گویند. در شعر این درس، فعل «**کرد**» ردیف است.

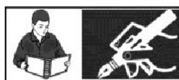
به کلمه‌هایی که در پایان مصرع‌ها می‌آیند و حروف آخرشان یکی است، «**قافیه**» می‌گویند؛ مانند: کلمه‌های شمار، هزار، نهار و... که «ار» بخش مشترک همه‌ی این کلمه‌هاست.

اکنون با برخی دیگر از نکته‌های ادبی آشنا می‌شوید:

قصیده: شعری است که دو مصرع بیت اوّل و تمام مصرع‌های زوج (مصرع‌های سمت چپ) در بیت‌های دیگر هم‌قافیه هستند. تعداد بیت‌های قصیده از ۱۵ بیت بیشتر است.

________ شمار	________ هزار
________	________ نهار
________	________ کار

موضوع قصیده معمولاً ستایش، نکوهش، سرزنش و ملامت، پند و حکمت، شکایت، مسایل اجتماعی و... است.



بیشتربدانیم

گزیده‌ای از کلام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درباره‌ی خداوند متعال:

اَلْحَمْدُلله الَّذی لایَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقائِلون؛

سپاس خداوندی را که سخنوران از ستایش او عاجزند.

وَ لایُحْصی نَعْماءَهُ الْعادُّونَ؛

و [سپاس] خداوندی را که حسابگران از شمردن نعمت‌های او ناتوانند.

و لایُؤَدّی حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ.

و [سپاس] خدای را که تلاشگران از ادای حق او درمانده‌اند.

فَطَرَ الخَلائِقَ بِقُدرَتِه.

[خدایی که] همه‌ی مخلوقات را با قدرت خود خلق کرد.

و نَشَرَ الرِّیاحَ بِرَحْمَتِه.

و با رحمت خود بادها را به حرکت درآورد.

وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَیَدانَ أرضِهِ. (نهج‌البلاغه / خطبه‌ی ۱)

و به‌وسیله‌ی کوه‌ها، اضطراب و لرزش زمین را به آرامش تبدیل کرد.

«سعدی شیرازی»

«سعدی» یکی از بزرگ‌ترین سخن‌سرایان ایران است؛ کتاب‌های «گلستان» و «بوستان» از شاهکارهای این شاعر بزرگ ایرانی است. گلستان، نثری آمیخته به نظم است و بیشتر نوشته‌هایش ساده و روان می‌باشد؛ حکایت‌های گلستان، حاصل دیده‌ها و شنیده‌های این شاعر بزرگ است.

«بوستان» کتابی است که سراسر آن شعر است و در آن اندرزها و نکته‌های اخلاقی و آموزنده‌ی بسیاری وجود دارد.

این شاعر بزرگ، سرانجام در سال ۶۹۱ هجری قمری در شیراز دیده از جهان فرو بست.



پاسدار قهرمان دین

جنگ پرماجرا و غم‌انگیز اُحُد به پایان رسید. مسلمانان با آنکه در آغاز نبرد، مشرکان قریش را شکست داده و آنان را وادار به فرار کرده بودند؛ امّا بر اثر غفلت و تَخَلّفِ عدّه‌ای از سربازان، طولی نکشید که اوضاع، دگرگون شد و مسلمانان غافلگیر شدند و عدّه‌ی زیادی به شهادت رسیدند. اگر مقاومت شخص رسول اکرم ﷺ، حضرت علی علیه‌السلام و گروه اندکی از اصحاب نبود، مسلمانان شکست می‌خوردند. آنها سرانجام توانستند قوای خود را جمع کرده و از شکستِ کامل، جلوگیری کنند.

چیزی که بیشتر سبب شد مسلمانان روحیّه‌ی خویش را از دست دهند، شایعه‌ی کشته شدن رسول اکرم ﷺ بود. این شایعه، روحیّه‌ی مسلمانان را ضعیف کرد و برعکس به مشرکان قریش، جرأت و نیرو بخشید. سپاهیان قریش همین‌که فهمیدند این شایعه دروغ است و رسول اکرم ﷺ زنده است، همان مقدار پیروزی را مغتنم شمرده، به سوی مکّه بازگشتند. گروهی از مسلمانان کشته شده و عدّه‌ای مجروح، روی زمین افتاده بودند. گروه بسیاری هم وحشت‌زده و پراکنده شده و جمعیّت اندکی نیز در کنار رسول اکرم ﷺ باقی مانده بودند.

مجروحان و فراریان نمی‌دانستند عاقبت کار بـه کجـا کشـیده اسـت و آیـا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده است یا نه. در این میان یکی از مسلمانان، از کنـارِ «سـعد بن ربیع» که دوازده زخم عمیق برداشته بود، عبور کرد و به او گفت:

« شنیده‌ام پیامبر کشته شده است.»



سعد در جواب گفت: «امّا خدایِ پیامبر زنده است و هرگز نمی‌میرد. تو چـرا معطّلی و از دین خدا دفاع نمی‌کنی؟ وظیفه‌ی ما فقط دفـاع از شـخصِ پیـامبر نبود که وقتی او کشته شد، کار پایان یافته باشد. ما از دین خدا دفاع می‌کنیم و این وظیفه برای همیشه باقی است.»

از آن سو، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اصحاب خود را یک یک صدا می‌کرد تا دریابـد چه کسی زنده و چه کسی شهید شده است؛ تا اینکه «سعد بن ربیع» را به یـاد آورد و فرمود: «چه کسی حاضر است از سعد برای من خبر بیاورد؟»

یکی از انصار گفت: «من حاضـرم.» و بلافاصـله رفـت و سـعد را در میـان کشتگان یافت؛ امّا هنوز اندک رمقی در او بود.

به او گفت: «پیامبر مرا فرستاده تا از تو خبر ببرم که زنده‌ای یا شهید شده‌ای؟»

سعد گفت: «سلام مرا به پیامبر برسان و بگو زندگی سعد رو به پایان است. بگو که خداوند بهترین پاداش‌ها را که شایسته‌ی پیامبران است، به تو ببخشاید و نیز از جانب من به انصار بگو: عذری نزد خدا نخواهید داشت اگر به پیامبر خدا آسیبی برسد و شما جان در بدن داشته باشید.»

هنوز مردِ انصاری از کنارش دور نشده بود که سعد، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

اُحد: نام کوهی در نزدیکی مدینه است که جنگ سختی در آنجا میان مسلمانان و مشرکان و کفّار مکّه روی داد.

انصار: یاران پیامبر که در مدینه ساکن بودند.

به یاد آوردن: به خاطر آوردن؛ مطلب فراموش‌شده‌ای را در ذهن حاضر کردن

تخلّف: نافرمانی؛ سرپیچی

جان به جان آفرین تسلیم کردن: از دنیا رفتن؛ مُردن؛ رحلت کردن

جرأت: شهامت؛ جسارت

جلوگیری کردن: مانع شدن؛ منع کردن

دگرگون شدن: تغییر کردن؛ عوض شدن

رمق: ۱. باقیمانده‌ی جان ۲. توان؛ نیروی کم

روحیّه: ۱. مجموعه‌ی حالات روانی یک فرد ۲. حالت عاطفی شخص، مانند نشاط، امیدواری و...

روحیّه‌ی خود را از دست دادن: احساس ضعف و ناامیدی کردن؛ ترسیدن

شایعه: خبری که بین گروهی پخش شده و معمولاً نادرست و دروغ است.

عذر: بهانه(عذر نداشتن: دلیل مورد قبول نداشتن)

عمیق: دارای عمق؛ ژرف (زخم عمیق: جراحت شدید)

غافلگیر شدن: به‌طور ناگهانی و بی‌خبر در یک موقعیّت قرار گرفتن

غفلت: بی‌خبری؛ سهل‌انگاری؛ بی‌توجّهی

غم‌انگیز: ناراحت‌کننده؛ چیزی که سبب غم می‌شود.

فرار: دور شدن با عجله از کسی یا جایی که معمولاً به‌سبب احساس ترس و ناامنی می‌باشد.

قُوا: (جمع قوّه) نیروها

ماجرا: حادثه؛ واقعه؛ رویداد

مشرکان: (جمع مشرک) کسانی که برای خدا شریک قائل هستند.

معطّل: ۱. بیکار و بلاتکلیف ۲. منتظر

مغتنم شمردن: غنیمت شمردن؛ ارزشمند دانستن

وادار کردن: مجبور کردن

وحشت‌زده: دچار ترس شدید؛ ترسیده



نکته‌ها

به این جمله‌ها توجّه کنید:

این شایعه به مشرکان قریش، جرأت و نیرو بخشید.

پدرم، بخشی از ثروتش را به فقرا بخشید.

ما از خدا می‌خواهیم که گناهان ما را ببخشد.

در جمله‌های بالا مصدر «بخشیدن» در معانی گوناگون به کار رفته است:

در جمله‌ی اوّل «بخشید» به معنای «داد» به کار رفته است.

در جمله‌ی دوم، به معنای «دادن چیزی به کسی، بدون دریافت چیزی در قبال آن» استفاده شده است.

در جمله‌ی سوم به معنای «عفو کردن» آمده است.



بیشتر بدانیم

«مهاجر و انصار»

در صدر اسلام مردم مدینه از دو نژاد عرب و یهود بودند که بر سر قدرت، درگیری و نزاع داشتند. عرب‌های مدینه که از فشار یهود و جنگ و خونریزی خسته شده بودند به دنبال راه نجات می‌گشتند که نام حضرت محمّدﷺ و دین اسلام را شنیدند؛ دینی که دستورات جذّابی، چون دعوت به صلح، برادری و برابری داشت؛ بنابراین شش نفر را به مکّه خدمت حضرت فرستادند تا درباره‌ی پیامبر جدید، اطّلاعات کسب کنند. پیامبرﷺ «مصعب بن عمیر» را به همراه یکی دیگر از اصحاب خود به مدینه فرستادند تا اسلام و قرآن را به مردم مدینه یاد دهند. در نتیجه‌ی تبلیغات این دو نفر در سال بعد، هفتاد و سه نفر زن و مرد با رسول خداﷺ پیمان بستند که با تمام وجود از حضرت حمایت کنند. کم‌کم زندگی در مکّه بر مسلمان‌ها طاقت‌فرسا شد. آنان به فرمان رسول خداﷺ رهسپار مدینه شدند و مدّتی بعد، در اوّل ماه ربیع الاوّل، خداوند متعال پیامبرش را از توطئه‌ای بزرگ که نقشه‌ی قتل پیامبر به‌وسیله‌ی قریش بود، آگاه کرد. پیامبرﷺ تصمیم به هجرت گرفت و علی بن ابی‌طالب؈ در جای ایشان خوابید تا دشمنان متوجّه هجرت ایشان نگردند. پیامبرﷺ هجرت کرد و نزدیک مدینه در دهکده‌ی قُبا منتظر ماند تا حضرت علی؈ و فاطمه‌ی زهرا؊ به ایشان بپیوندند...

بعد از این واقعه کسانی که از مکّه به مدینه هجرت نمودند، «مهاجر» نامیده شدند و کسانی که اهل مدینه بودند و پیامبرﷺ و مهاجران را یاری کردند، «انصار» خوانده شدند. انصار، مسلمانان مهاجر را در خانه‌های خود جای دادند و هر چه داشتند با آنها تقسیم کردند.

هشت ماه پس از هجرت، رسول خداﷺ برای ایجاد انس و الفت بیشتر میان مهاجر و انصار، پیوند برادری ایجاد کرد تا در راه حق، یکدیگر را یاری دهند؛ اینان حدود سیصد نفر بودند که نیمی از آنها مهاجر و نیمی انصار بودند. در پایان نیز پیامبرﷺ بین خود و علی بن ابی‌طالب؈ عقد برادری خواندند و فرمودند: «اَنْتَ اَخی فِی الدُّنیا و الاخِرَةِ»؛ تو در دنیا و آخرت، برادر من هستی.



ضرب‌المثل

روزی پادشاهی با همراهان خود به شکار می‌رفت. در راه، دهقان پیر و فرتوتی را دید که نهال گردو می‌کاشت. به طرف او رفت و گفت: «مگر نمی‌دانی که سال‌ها طول می‌کشد تا درخت گردو ثمر دهد؟ پس این، چه رنج بیهوده‌ای است که می‌بری؟»

دهقان گفت:

دیگران کاشتند و ما خوردیم   ما بکاریم و دیگران بخورند

جمله‌ای که این دهقان گفت، مورد قبول و پسند مردم قرار گرفته است.

در زبان فارسی به این‌گونه جمله‌های کوتاه و شیرین، «مَثَل» یا «ضرب‌المثل» می‌گویند و چون ذهن خواننده و شنونده با این‌گونه جمله‌ها آشناست، خیلی زود مقصود گوینده را درک می‌کند. بنابراین، گاهی ضرب‌المثل از حرف‌ها و نوشته‌های طولانی، مؤثّرتر می‌باشد.

به مثل‌های زیر دقّت کنید:

- **بزرگی به عقل است نه به سال.**
- **چرا عاقل کُنَد کاری که باز آرد پشیمانی؟**
- **عالم بی‌عمل به چه مانَد؟ به زنبور بی‌عسل!**
- **مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.**
- **آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک.**



بعضی از این مثل‌ها از آثار شاعران و نویسندگان بزرگ، بر سر زبان‌ها افتاده است. مانند:

ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان! (سعدی)

در نومیدی بسی امید است　　　پایان شب سیه، سپید است

(نظامی)

توانا بُوَد هر که دانا بُوَد (فردوسی)

گوینده‌ی بسیاری از مثل‌ها معلوم نیست، ولی این مثل‌ها نتیجه‌ی اندیشه‌ی مردمان هر دوره‌اند و مردم، بسیار از آنها استفاده می‌کنند.

بعضی از مثل‌ها داستانی دارند که شنیدنی است؛ برای مثال به داستان این ضرب‌المثل «هنوز دو قورت و نیمش باقی است» توجّه کنید:

می‌گویند روزی حضرت سلیمان‌علیه‌السلام از خداوند بزرگ خواست تا قدرتی به او بدهد که زبان همه‌ی جانوران را بفهمد و بتواند بر آنها فرمانروایی کند. خداوند بزرگ این قدرت را به او داد. سپس حضرت سلیمان‌علیه‌السلام از خداوند متعال اجازه خواست که میهمانی بزرگی ترتیب دهد و همه‌ی موجودات را به ناهار دعوت کند. خداوند متعال فرمود: «این کار در قدرت تو نیست»؛ امّا حضرت سلیمان‌علیه‌السلام اصرار کرد و سرانجام خداوند بزرگ خواسته‌اش را پذیرفت.

حضرت سلیمان‌علیه‌السلام با کوشش بسیار، برای هر موجودی غذای مناسبی فراهم آورد. نزدیک ظهر، اوّلین مهمان که یک نهنگ بود، سرش را از آب بیرون آورد و تمام غذاهایی را که حضرت سلیمان برای مهمانان خود آماده کرده بود، یکجا بلعید. حضرت سلیمان با تعجّب پرسید:

«چگونه غذای همه‌ی مهمان‌ها را خوردی؟» نهنگ گفت: «خداوند عالم برای من، روزی سه قورت غذا معیّن کرده است. آنچه من در اینجا خوردم،

نیم‌قورت از غذای روزانه‌ام بود؛ بنابراین هنوز دو قورت و نیم آن باقی است!»
در اینجا بود که حضرت سلیمان فهمید «روزی دادن به موجودات روی زمین، کار انسان‌ها نیست»؛ بلکه این کار مهم، فقط در توان پروردگار جهانیان است.

این مَثَل در فارسی زمانی منعقد می‌شود که هرچقدر هم به کسی لطف و محبت کنیم او باز هم توقع دارد و می‌خواهد به او لطف بیشتری بشود.

مثل‌ها، مانند افسانه‌ها و حکایت‌ها، آینه‌ی تمام‌نمای اندیشه، ذوق، آداب و رسوم و عادت‌های جامعه هستند که با مطالعه‌ی مثل‌های رایج یک سرزمین می‌توان به چگونگی این آداب و رسوم، اندیشه‌ها و عقاید پی برد.

مثل‌ها بیشتر برای تأکید بر اصول اخلاقی است و مردم را به رفتار و کردار پسندیده متوجّه می‌سازند و از رفتار و کردار ناپسند برحذر می‌دارند.

هر مثل اخلاقی در حقیقت یک درس اخلاق به شمار می‌رود.



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آینه‌ی تمام‌نما: ۱. آینه‌ای که تمام بدن در آن دیده می‌شود ۲. (مجاز) هرچیزی که نشان‌دهنده‌ی چیزی به‌طور کامل باشد. در این درس به معنای دوم آمده است.

افسانه: داستان خیالی و غیرواقعی

بازآرد: بازآورد؛ برگرداند (بازآوردن: برگرداندن)

بر سر زبان افتادن: موضوع سخن دیگران واقع شدن؛ مشهور شدن در میان مردم

برحذر داشتن: دور کردن؛ پرهیز دادن

بلعیدن: قورت دادن؛ غذا را یک‌مرتبه فرو دادن

به شمار رفتن: محسوب شدن؛ در نظر گرفته شدن

پشیمانی: پشیمان بودن؛ ناراحت شدن و بازگشت از کاری که انجام شده یا سخنی که گفته شده.

ترتیب دادن: برگزار کردن؛ برپا کردن

ثمر: میوه؛ نتیجه

ذوق: سلیقه؛ قدرت فهم زیبایی‌ها و لذّت بردن از آنها

رایج: آنچه که عمومی شده؛ متداول

فرتوت: سالخورده؛ ناتوان و از کار افتاده

نهال: درختچه‌ای که تازه کاشته شده است.

نکته‌ها

تضاد (طِباق)

در علم بدیع، آوردن دو کلمه‌ی متضاد با هم در یک شعر یا نثر را «تضاد» یا «طباق» می‌گویند. مانند: واژه‌های «شور» و «بی‌نمک» در ضرب‌المثل «آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک.»

شور $\neq$ بی‌نمک

و یا واژه‌های «سیاه» و «سفید» در ضرب‌المثلِ «مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.»

سیاه $\neq$ سفید

زبان آموز گرامی: آیا می‌توانید چند نمونه از ضرب‌المثل‌های کشور خودتان را همانند مثال‌های بالا بنویسید؟



بیشتر بدانیم

ضرب‌المثل

«رطب‌خورده، منع رطب چون کند؟!»

طفلی، بسیار خرما می‌خوْرد. مادرش او را نزد پیامبرﷺ بُرد و عرض کرد: «به این طفل بفرمایید، خرما نخورَد.»

پیامبرﷺ فرمود: «امروز برو و فردا باز آی!»

روز دیگر زن باز آمد. حضرت به کودک فرمود: «خرما نخور.»

زن گفت: «یا رسول‌الله! چرا دیروز به او نفرمودید؟»

حضرت فرمودند:

«دیروز خودم خرما خورده بودم و حرفم در او تأثیر نداشت؛ چرا که رطب‌خورده، منع رطب چون کند؟!» (مثل آباد، ج ۱، ص ۷۳، کاوشی در امثال و حکم)

اگر کسی خودش کار بدی را انجام دهد معمولاً نمی‌تواند دیگران را از آن کار نهی کند. مثلاً کسی که سیگاری است به دیگران بگوید سیگار نکشید. به او می‌گویند: رطب خورده، منع رطب چون کند؟!

* * * *

«از این ستون تا آن ستون فَرَج است»

مردی محکوم به مرگ شده بود. چوبه‌ی دار را آماده کردند. قبل از این که طنابِ دار را به گردنش بیندازند، آخرین آرزویش را پرسیدند.

گفت: «اگر امکان دارد، چوبه‌ی دار را از این ستون به آن ستونِ کناری ببندید، همه از خواسته او، شگفت‌زده شدند.

چوبه‌ی دار را به ستون بعدی بستند و طناب دار را به گردنش انداختند. همین‌که خواستند او را اعدام کنند، ناگهان سواری از مأموران حکومتی سررسید و گفت: «این مرد بی‌گناه است، آزادش کنید.» محکوم در حالی‌که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید، فریاد می‌زد«**نگفتم، از این ستون تا آن ستون فرج است.**»

(کیمیای سعادت، ابوحامد غزالی، باب چهارم، ص ۸۰۶)

درس چهارم

صحابی بزرگ پیامبر اعظم

در انتظار نشسته بود تـا بـرادرش از مکّـه بـازگردد و دربـاره‌ی مـردی کـه می‌گوید:«پیامبر خدا هستم»، اطّلاعاتی از او بگیرد؛ ولی بعد از بازگشت برادر و صحبت با او، نتوانست «حقیقت» را دریابد. بنابراین تصمیم گرفت کـه خـودش به مکّه برود و تحقیق کند.



او مقداری آب و آذوقه برداشت و راهی مکّـه شـد. وقتـی بـه آنجـا رسـید، محیط شهر را پر از وحشت و اختناق دید. چون هرکس نام پیامبرﷺ را می‌بُرد یا با او ملاقـات مـی‌کـرد، دسـتگیر و شـکنجه مـی‌شـد. بنـابراین یکسـره بـه

«مسجدالحرام» رفت و از دور به گفت‌وگوها گوش داد تا نشـانی از «او» بیابـد؛ امّا چیزی به دست نیاورد. طولی نکشید که جوانی از کنارش گذشـت و نگـاهی پرمعنا به او کرد و رد شد. نگاه جوان در دلش امیدی برانگیخت. خواست چیزی بپرسد؛ امّا جرأت نکرد. بنابراین همانجا خوابید.

روز بعد نیز مانند روز اوّل گذشت؛ ولی نشانه‌ای نیافت. شب، بعد از خـوردن چند لقمه می‌خواست بخوابد که همان جوان آمـد و بـا لبخنـدی بـه او گفـت: «بهتر است به منزل ما بیایی و شب را آنجا استراحت کنی». بی‌درنگ برخاست و به منزل جوان رفت. در راه از او پرسید: «ممکن است بـه مـن بگـویی بـرای چه‌کاری به این شهر آمده‌ای؟» مرد گفت: «آیا می‌توانی کمکم کنـی؟» جـوان پاسخ داد: «عهد می‌کنم هرکاری که بتوانم، برایت انجـام دهـم.» مـرد گفـت: «چندی است در قبیله‌ی خود، سخن از مردی مـی‌شـنوم کـه در مکّـه خـود را «پیامبر خدا» معرّفی کرده. می‌خواهم او را ببینم و در کارش تحقیق کـنم. آیـا می‌توانی مرا راهنمایی کنی؟ نظر تو درباره‌ی او چیست؟» آن جوان کـه کسـی جز«علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام» نبود، گفت: «صبح زود تو را پیش او خـواهم بـرد و بدان که آنچه او می‌گوید، درست است.

صبح فردا آن مرد و علی علیه‌السلام به قصد منزل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از خانه بیرون آمدنـد. در آنجا او با پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله صحبت کـرد، بـه آیـات قـرآن گـوش داد و آثـار پیامبری را در وجود حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله مشاهده کرد؛ سپس بـا میـل و اشـتیاق ایمان آورد و مسلمان شد.

او با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیمان بست که تا زنده است در راه خدا از هیچ خطـری پروا نکند و سخن حق بگوید، هرچند برای مردم ناگوار باشد. آنگـاه بـه دسـتور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله راهی قبیله‌ی خود شد تا آنها را به دین اسلام دعـوت کنـد؛ امّـا

قبل از آنکه از مکّه خارج شود به مسجدالحرام رفت و بر تخته سنگی ایستاد و با صدای بلند فریاد زد: «أشْهَدُ أنْ لااِلهَ إلا اللهَ وَ أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً رسُولُاللهِ...»؛ گواهی می‌دهم که جز خدای یگانه، خدایی نیست و گواهی می‌دهم که محمّد، پیامبر خداست.

مکّیان با شنیدن این شعار بر سر او ریختند و تا می‌توانستند او را کتک زدند. عبّاس عموی پیامبر، او را نجات داد و با سر و روی خونین از مسجدالحرام بیرون برد. آن روز او در مکّه استراحت کرد و فردای آن روز عازم قبیله‌اش گردید؛ امّا قبل از بیرون رفتن از مکّه با خود گفت: «بگذار این مردم نادان، سخن حق را بشنوند؛ هرچه بادا باد!» سپس به مسجدالحرام برگشت و بالای همان تخته سنگ، شعار دیروز را تکرار کرد. بار دیگر بت‌پرستان بر سرش ریختند و اگر عبّاس نرسیده بود، زیر مشت و لگد آنان، جان می‌سپرد.

این صحابی بزرگ پیامبر ﷺ کسی جز «ابوذر غفاری رضی الله عنه» نبود، پس از این کار به میان قوم خود رفت و به آموزش و گسترش آیین اسلام پرداخت. پس از هجرت پیامبر اسلام ﷺ به مدینه، ابوذر رضی الله عنه هم به مدینه رفت و از رسول خدا ﷺ و تعالیم اسلام حمایت کرد. او در پایان عمر به دستور خلیفه‌ی سوم به سرزمین «ربذه» تبعید شد و همانجا در تنهایی چشم از جهان فروبست.



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آذوقه: غذایی که معمولاً در سفر با خود می‌برند.

اختناق: ایجاد موانع سخت از طرف حکومت برای جلوگیری از آزادی

اطّلاعات: خبرها؛ آگاهی‌ها

بی‌درنگ: بدون تأخیر و توقّف؛ فوری؛ زود

پاسی از شب: قسمتی از شب

پروا: بیم؛ ترس؛ هراس

تبعید: دور کردن و بیرون کردن کسی از وطن و محل اقامتش؛ مجبور کردن کسی به اقامت در محلّی دیگر

چندی است: مدّتی است

راز: موضوع پوشیده و پنهان؛ سِرّ

راهی شدن: روانه شدن؛ رهسپار شدن

عازم گشتن: برای رفتن به جایی، حرکت کردن؛ راهی شدن

کوله‌بار: باری که در پارچه‌ای می‌پیچند و به پشت می‌گیرند.

لقمه: آن مقدار از غذا که در دهان می‌گذارند.

مسجدالحرام: نام مسجدی بزرگ و محترم در شهر مکّه که «کعبه» در آن قرار دارد.

مکّیان: اهل مکّه؛ مردم مکّه

ناگوار: نامطبوع؛ ناخوشایند

هرچه باداباد: هرچه می‌خواهد بشود، بشود.

همواره: دائماً؛ همیشه؛ پیوسته

یکسره: پیوسته؛بی‌وقفه؛ بی‌درنگ



نکته‌ها

لطفاً به فعل جمله‌های زیر توجّه کنید.

۱. نگاه جوان در دل ابوذر امیدی برانگیخت.

۲. خداوند پیامبران را برای هدایت انسان‌ها برانگیخت.

۳. او حسّ احترام به بزرگتر را در دوست خود برانگیخت.

۴. مردگان در روز قیامت برای جزای اعمال خویش، برانگیخته می‌شوند.

آیا فکر می‌کنید «برانگیختن» در همه‌ی جمله‌های بالا به یک معنی آمده است؟

۱. در این مورد تحقیق کنید و جلسه‌ی بعد در کلاس معنی هر کدام را بیان کنید.



بیشتربدانیم

تحقیق و تفکّر در دین خدا

قالَ الامامُ موسَی بْن جَعفرٍ الکاظِم علیه السلام:

تَفَقَّهوا فی دینِ الله، فَاِنَّ الفِقْهَ مِفْتاحُ الْبَصیرةِ وَ تَمامُ الْعِبادَة وَ السَّبَبُ إلی المَنازِلِ الرَّفیعَة و الرُّتَبِ الجَلیلَة فی الدِّینِ و الدُّنیا وَ فَضْلُ الفَقیهِ عَلَی الْعابِدِ کَفَضْلِ الشَّمسِ عَلَی الکَواکِبِ وَ مَنْ لَمْ یَتَفَقَّهْ فی دِینِهِ لَمْ یَرْضَ اللهُ لَهُ عملاً. [1]

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌فرمایند:

در دین خدا تفقُّه کنید، زیرا تحقیق و تفکّر، کلید رسیدن به حقیقت‌های پنهان و کمال عبادت و بندگی است و باعث رسیدن به جایگاه‌های بلند و مقام‌های بزرگ در دین و دنیا می‌شود و برتری فقیه و دین‌شناس نسبت به عابد مانند برتری خورشید نسبت به ستارگان است و خداوند از اعمال کسی که در دین خود، تحقیق و تفکّر نکند راضی نیست.

امام موسی بن جعفر علیه السلام در این کلام شریف خود، چند نکته‌ی مهم را یادآوری می‌کند:

۱. بر همه‌ی انسان‌ها لازم است در دین خدا تحقیق و تفکّر کنند.

۲. تفقّه در دین فایده‌های ارزشمندی دارد؛ مانند: رسیدن به حقیقت‌ها، فریب ظاهر را نخوردن و رسیدن به مقام‌ها و درجات عالی.

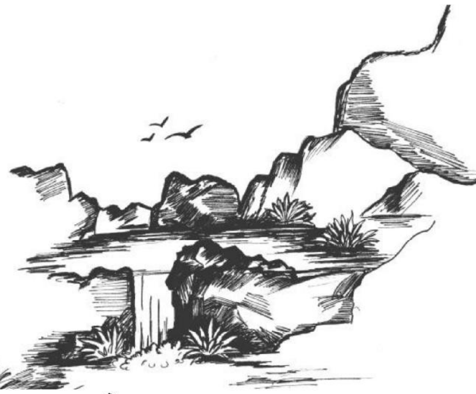
۳. فرق بسیار زیادی بین «فقیه» و «عابد» (که از دین فقط گوشه‌نشینی و عبادت را می‌داند) وجود دارد و بهره‌ی این دو گروه برای اجتماع و انسان‌ها با هم قابل مقایسه نیست.

۴. از همه مهم‌تر اینکه خداوند متعال عملی را می‌پذیرد که از روی فکر و تحقیق باشد؛ نه اینکه انسان، کورکورانه هر دین و مذهب و فرهنگی را قبول کرده و پیروی نماید.

---

۱. میزان الحکمة، ج ۱۰، ص ٤٦٨٨، ح ١٦١١٢٦.





چشمه و سنگ

جدا شد یکی چشمه از کوهسار — به ره گشت ناگه به سنگی دچار

به‌نرمی چنین گفت با سنگ سخت: — کَرَم کرده، راهی ده، ای نیک‌بخت!

گران سنگِ تیره‌دلِ سخت‌سر — زدش سیلی و گفت: دور ای پسر!

نجنبیدم از سیل زورآزمای — که‌ای تو که پیش تو جنبم ز جای؟

نشد چشمه از پاسخ سنگ، سرد — به کندن در اِستاد و ابرام کرد

بسی کند و کاوید و کوشش نمود — کز آن سنگ خارا رهی برگشود

ز کوشش به هرچیز خواهی رسید — به هرچیز خواهی، کما هی رسید

برو کارگر باش و امّیدوار — که از یأس، جز مرگ ناید به بار

گرت پایداری است در کارها — شود سهل پیش تو دشوارها

شعر از: ملک الشعرای بهار



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

ابرام: پافشاری؛ اصرار؛ سماجت

به ره: در راه

به‌نرمی: با مهربانی؛ با ملایمت؛با خوش‌رفتاری؛ مهربانانه

تیره‌دل: کسی که در دلش رحم، عطوفت و مهربانی وجود ندارد.

جنبیدن: حرکت کردن؛ تکان خوردن؛ لرزیدن

چشمه: جایی که آب از زمین بیرون بیاید.

خارا: نوعی سنگ بسیار سخت

دچار : گرفتار؛ مبتلا

در اِستاد: ایستادگی کرد

دشوار: سخت؛ مشکل (دشوارها: دشواری‌ها؛ کارهای سخت)

زورآزمای: پر زور و قوی؛ پهلوان؛ نیرومند

سخت‌سر: لجوج؛ لجباز

سنگ سخت: سنگ محکم و مقاوم

سیلی: ضربه‌ای که با کف دست بر صورت کسی زده می‌شود

کَرَم: بزرگواری؛ جوانمردی؛ بخشندگی؛ احسان

کز آن: که از آن

کما هی: چنان‌که هست؛ آن‌طور که سزاوار و شایسته است.

کندن: در اینجا به معنای بیرون آوردن خاک از زمین و ایجاد گودال

که‌ای: که هستی؟ چه کسی هستی؟

گرانْ سنگ: سنگ درشت و سنگین

ناگه: (مخفّفِ ناگاه) ناگهان؛ بی‌خبر

ناید به بار: به بار نیاید؛ حاصل نمی‌شود.

نیک‌بخت: خوشبخت؛ سعادتمند

یأس: ناامیدی

نکته‌ها

نکته‌ی(۱):

در کتاب ششم به‌طور خلاصه با مثنوی آشنا شدیم؛ «مثنوی» قالبی از شعر پارسی (فارسی) است که تمام بیت‌های آن، در یک وزن سروده شده و هر بیت آن دارای قافیه‌ای مستقل است؛ یعنی هر مصراع آن با مصراع مقابل خود، هم‌قافیه است و چون هر بیت، دو قافیه دارد، این نوع شعر را «مثنوی» می‌گویند. تعداد بیت‌های مثنوی محدود نیست و به همین علّت، بیشتر از این نوع شعر برای بیان حوادث تاریخی و داستان‌پردازی‌ها استفاده می‌شود.

مثنوی و رباعی از قالب‌های شعری است که از ایران به سایر کشورها رفته و بعدها دیگران به این شیوه اشعاری سروده‌اند.

شاعران ایرانی در زمینه‌های حماسی، اخلاقی و مانند آن، مثنوی‌های بزرگی به وجود آورده‌اند.

بهترین تقسیم برای مثنوی، کوتاه یا بلند بودن آن است. مثنوی کوتاه بیشتر برای بیان یک داستان کوتاه یا حکایت و... استفاده می‌شود و بیت‌های آن از یک بیت تا بیست بیت(گاه تا صد بیت) می‌رسد؛ امّا مثنوی‌های بلند، داستان‌های دامنه‌دار و بلندی را در خود جای می‌دهند که گاه به چند هزار بیت می‌رسند. بلندترین و طولانی‌ترین کتابی که به شیوه‌ی مثنوی سروده شده است، کتاب «شاهنامه» اثر حکیم «ابوالقاسم فردوسی» است که در حدود ۶۰ هزار بیت دارد.

نکته‌ی (۲):

واژه‌های بیان استثنا:

در فارسی برای استثنا از واژه‌های «جز»، «غیر از» و «مگر» استفاده می‌شود؛ مانند:

امروز جز علی همه به کلاس آمدند.

همه‌ی طلبه‌ها اهل آسیا هستند مگر محمّد که اهل آفریقا است.

در متن‌های امروزی بیشتر از ترکیب «به جز» برای استثنا استفاده می‌شود.

- من به جز کتاب اوّل، تمام کتاب‌های مرکز آموزش زبان فارسی را خواندم.
- (امیرالمؤمنین لقب کسی نمی‌باشد به جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام)

توجه: جزء به معنی بخش، عضو و یا مقداری از کل یک مجموعه است و نباید با جـز که برای استثنا بکار می‌رود اشتباه شود.

- او جزء مأموران پلیس است.
- جزئی از کتاب را خواندم.
- خدایا، ما را جزء سربازان امام عصر عجل الله تعالی فرجه قرار بده.

«امید فقط به خدا»

حسین علوان روایت می‌کند:

در مجلسی دانش می‌آموختم و پولم تمام شده بود. یکی از دوستانم گفت: «برای این گرفتاری به چه کسی امیدواری؟» من گفتم: «به فلان شخص.» او گفت: «پس به خدا سوگند! نیازت برآورده نشود و به آرزویت نرسی و به خواسته‌ات دست نیابی.» گفتم: «از کجا می‌گویی؟»

گفت: از امام صادق علیه‌السلام شنیده‌ام که خداوند کریم می‌فرمایند:

به عزّت و بزرگی و شرف و چیرگی‌ام بر عرش سوگند! که رشته‌ی امیدواران به غیرخودم را با ناامیدی پاره می‌کنم. در نزد مردم، لباس خواری بر او می‌پوشانم و او را از نزد خودم و از احسانم دور می‌کنم. آیا در سختی‌ها به غیر «من» امید می‌بندد؟! در حالی‌که سختی به دست من است. آیا به «غیر من» امیدوار می‌شود و در فکرش درِ خانه‌ی غیر مرا می‌کوبد؟! در حالی‌که کلید درها به دست من است و درِ من برای کسی که مرا بخواند، گشوده است و آن درهای دیگر بسته است! چه کسی در گرفتاری‌هایش به من امید بسته و من ناامیدش کرده‌ام و چه کسی در کار بزرگی به من امیدوار شده و من امیدش را بریده‌ام؟ من آرزوهای بندگانم را نزد خود نگاه می‌دارم؛ ولی آنان به آن راضی نمی‌شوند. من آسمان‌هایم را از کسانی که از تسبیح گفتن برای من خسته نمی‌شوند پر کرده، به آنان فرمان داده‌ام که درهای میان من و بندگانم را نبندند، ولی این بنده‌ها به سخن من اعتماد نمی‌کنند. آیا انسان نمی‌داند که هر مصیبتی که بر او وارد می‌شود کسی جز من یا پس از اجازه‌ی من نمی‌تواند آن را برطرف کند؟! پس چه شده که از من غافل است؟

چیزی را که نخواسته بود، به احسانم به او دادم؛ سپس از او گرفتم؛ ولی او سراغش را از غیر من گرفت. آیا گمان می‌کند من که پیش از خواستن و طلب کردنش می‌دهم! هنگامی که بخواهد و طلب کند، پاسخ نمی‌دهم؟! آیا من بخیلم که بنده‌ام مرا بخیل

می‌شمارد؟! مگر احسان و بخشش از من نیست؟ مگر گذشت و رحمت به دست من نیست؟ مگر من جایگاه آرزوها نیستم؟ پس چه کسی غیر از من می‌تواند آرزوها را قطع کند؟ آیا آنان از اینکه به غیر من امیدوار می‌شوند، نمی‌هراسند؟!

اگر اهل آسمان‌ها و زمین، همگی آرزویی بکنند و من به هر کدام از آنها به اندازه‌ی امیدشان عطا کنم، از فرمانروایی‌ام ذرّه‌ای کم نشود؛ چگونه کم شود در حالی‌که من سرپرست آنها هستم! پس وای بر ناامیدان از رحمتم! و بدا بر کسانی که از من نافرمانی کرده و پروا نکنند!

(اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۱)





درسی از نهج‌البلاغه

زمانی‌که امیرمؤمنان، علی‌علیه‌السلام، استاندارانی را به شهرهای مختلف می‌فرستاد، برنامه‌ی کار آنان را هم در فرمانی مشخّص می‌فرمود.

قسمت‌های ساده شده و کوتاهی از فرمان امام علی‌علیه‌السلام به مالک اَشْتَر، فرماندار مصر را با هم می‌خوانیم:

این فرمانی است که بنده‌ی خدا، علی، برای «مالک» می‌نویسد و به‌موجب آن، فرمانداری سرزمین مصر را به او می‌سپارد و سپاه اسلام را تحت فرمان او درمی‌آورَد.

در این فرمان، بیش از همه‌چیز مالک را به پرهیزکاری و اطاعت خداوند وصیّت می‌کنم و از او انتظار دارم که در اجرای اوامرِ الهی، لحظه‌ای فروگذار نکند و خاطرنشان می‌کنم که سعادت هر دو جهان به رضای خداوند میسّر شود؛ آن‌چنان‌که بی‌خشنودی او، هیچ پرستشی مورد قبول نخواهد بود.

ای مالک! بر غضب و خواهش دل خویش، پای بگذار و از آنچه بر تو حلال نیست، بپرهیز و در داوری کاملاً بی‌طرف و حق‌طلب باش.

ای مالک! ملّت را با چشمی پرعاطفه و سینه‌ای لبریز از محبّت بنگر.

ای فرمانروای مصر! زیردستان تو از دو گروه بیرون نیستند؛ یا هم‌دینِ تواند یا با تو هم‌نوع و هم‌جنسند.

ای مالک! هم‌چنان‌که تو را در زندگی لغزشی در پیش است، مردم نیز بدون لغزش نخواهند بود؛ پس باید در آنان چنان بنگری که توقّع داری خداوند در تو بنگرد.

ای مالک! تو بر مصر حکومت می‌کنی و امیرمؤمنان بر تو؛ ولی پروردگار بی‌همتا، بر همه‌ی ما.

ای مالک! انصاف و عدل، سرلوحه‌ی برنامه‌ی حکومت است. دادگاه، خانه‌ی ملّت است و قانون، حقّ عموم و اسلام مُنادی آزادی و مُساوات.

چاپلوسان ثناگو را از خود دور بدار؛ زیرا آن ناکسان، همیشه طالب نعمت و آسایشند و در روز سختی تو را به چنگ بلا سپارند و خود به گِردِ دیگری حلقه زنند.



ای مالک! با تمام وسایلی که در اختیار داری و با آخرین نیرویی که در جان توست، در راه سعادت ملّت و رضایت جامعه بکوش.

ای مالک! همان‌گونه که ملّت برای توست، تو نیز برای ملّت باش.

تو را به استفاده از اندیشه‌ی خیـراندیشـان و انسـان‌هـای صـالح، سـفارش می‌کنم. با «بخیـل» مشـورت مکـن؛ زیـرا او تـو را از گشـاده‌دسـتی بـاز دارد. «ترسو» را در مجلس شورای خویش، راه مده چون او هم خود می‌ترسد و هـم کوشش می‌کند تا پایه‌ی تصـمیم و اراده‌ی اهـلِ مشـورت را سسـت کنـد. بـا «حریصان» و «مال‌اندوزان» همنشین مباش که این جماعت، همواره سـخن از سود شخصی گویند و تو را به ظلم و ستم در راه کسب مال تشویق کنند.

ای مالک! تو می‌توانی از میان خردمندان قوم، وزیرانی کـارآزموده و لایـق انتخاب کنی که دامنشان پاک باشد و دستِ پرهیزکار آنها بـه مـال مسـتمندان دراز نشده باشد.

ای فرماندار! اعمال‌کارکنان حکومـت خـود را بازرسـی کـن. مبـادا کـه در حکومت تو، خادم و خائن یکسان باشند؛ زیرا خادمی کـه در اِزای خـدمت خـود مزد و مَرحَمَت نبیند، دلسرد و بی‌قید می‌گردد؛ خائنی هم که جزای خیانت خود را به حدّ کمال نیابد، کردار زشت خویش را با جرأت بیشتری تکرار می‌کند.



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

استاندار: برترین مقام دولتی در استان؛ کسی که از طرف دولت برای اداره‌ی استان انتخاب می‌شود.

امیرمؤمنان: فرمانروا و پیشوای مؤمنان (لقب ویژه‌ی حضرت علی علیه‌السلام)

اوامر: (جمع امر) دستورها؛ فرمان‌ها

بخیل: خسیس؛ تنگ‌نظر (مقابل سخی؛ سخاوتمند)

به چنگ‌بلا سپردن: کسی را در سختی و بلا رها کردن

بی‌همتا: بی‌نظیر؛ بی‌مانند

پرعاطفه: پر مهر و محبّت

توقّع داشتن: انتظار داشتن

ثنا: مدح؛ ستایش

چاپلوس: چرب‌زبان؛ کسی که با تعریف بی‌جا از دیگری، می‌خواهد او را فریب دهد.

چنگ: پنجه و مجموعه‌ی انگشتان دست انسان یا جانوران

حرمت: عزّت؛ احترام

خائن: خیانتکار

خادم: خدمتگزار

خاطرنشان کردن: یادآوری کردن؛تذکّر دادن

در اِزا: در برابر؛ در مقابل

دلسرد: ۱. ناامید؛ مأیوس ۲. بی‌میل و رغبت

زیردستان: (جمع زیردست) کسانی که مقام و مرتبه‌ای کمتر از دیگری دارند و از او دستور می‌گیرند.

سرلوحه: سرمشق؛ الگو؛ نمونه

فروگذار کردن: کوتاهی کردن در انجام کار؛ قسمتی از کاری را انجام ندادن

لغزش: خطا؛ اشتباه

مال‌اندوز: کسی که به جمع‌آوری مال و ثروت علاقه‌مند است و در راه گردآوری آن می‌کوشد.

مرحمت: لطف؛ مهربانی

مستمند: تهیدست؛ فقیر

مشخّص: معیّن؛ معلوم

منادی: ندادهنده؛ (مجاز) تبلیغ‌کننده

ناکس: فرومایه؛ پست

وصیّت: توصیه؛ سفارش



نکته‌ها

لطفاً به جمله‌های زیر توجّه نمایید:

۱. امام علی علیه‌السلام در فرمانی برنامه‌ی کار استانداران را مشخص می‌فرمود.

۲. خواهش می‌کنم بفرمایید میوه میل کنید.

۳. حاکم فرمود: مقداری آب بیاورید.

۴. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: حکمت گمشده‌ی مؤمن است.

مصدر «فرمودن» در معانی مختلفی کاربرد دارد:

۱. به معنای «کردن» و «نمودن» هنگامی که به عنوان جزء دوم فعل‌های مرکب استفاده شود. مانند: مشخص می‌فرمود در جمله‌ی اول که به معنای مشخص می‌کرد، است.

۲. در زمانی که کسی را به انجام عملی دعوت می‌کنند.

مانند: بفرمایید میوه میل کنید.

۳. به معنای امر کردن و دستور دادن.

مانند: حاکم به افراد خویش فرمود. یعنی امر کرد، دستور داد.

۴. به معنای گفتن و بیان کردن که در مقام احترام به شخص گوینده استفاده می‌شود.

مانند: حضرت علی علیه‌السلام فرمود، پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود.

توجّه: استفاده از واژه‌ی «فرمود» در تمام موارد برای احترام و اظهار ادب می‌باشد.



بیشتر بدانیم

«مالک اشتر»

حدود سی سال قبل از هجرت پیامبر اسلام به مدینه، در روستای «بیشه» از توابع کشور یمن، نوزادی چشم به جهان گشود که نامش را «مالک» گذاشتند.

در سال دهم هجرت، حضرت علی از طرف پیامبر برای تبلیغ اسلام به یمن رفت که بر اثر آن بسیاری از مردم، مسلمان شدند؛ از آن جمله خاندان «نخع» بودند که مالک هم جزء آنها بود.

با اینکه «مالک اشتر» هیچگاه با پیامبر ملاقات نکرده بود ولی آن حضرت درباره‌ی وی فرمودند: «إِنّهُ لَمُؤمِنٌ حقّاً»؛ مالک قطعاً مؤمن حقیقی است.

مالک در سال ۱۴ یا ۱۵ ه.ق وارد شهر کوفه شد و پیوسته در خدمت علی ابن ابیطالب بود.

او با به حکومت رسیدن حضرت علی به عنوان فرمانده‌ی سپاه ایشان منصوب شد. حمایت‌های قهرمانانه، بی‌دریغ و پرصلابت او از مولایش حضرت علی (به‌ویژه در جنگ‌های جمل و صفین) سبب شد تا دشمنان مجبور به عقب‌نشینی شوند.

از ویژگی‌های مهمّ او، دو خصلت تولّی (دوستی با دوستان خدا) و تبرّی (دشمنی با دشمنان خدا) بود.

او در عین شجاعت و بی‌باکی، از قلبی بسیار مهربان و پرعاطفه برخوردار بود و هرگز کینه‌ی کسی را به دل نمی‌گرفت.

روزی مالک در بازار کوفه عبور می‌کرد. یکی از بازاریان او را نشناخت؛ مقداری از باقیمانده‌ی سبزی‌ها را به سوی او پرتاب کرد و با تمسخر خندید. مالک بدون آنکه سخنی بگوید، از آنجا گذشت؛ مردی به آن بازاری گفت: »آیا این شخص را که مسخره کردی، می‌شناسی؟»

او گفت: «نه، فکر می‌کنم یک رهگذر فقیر عادی بود.»

آن مرد گفت: «او مالک اشتر، سردار بزرگ سپاه علی بود.»

آن مرد ترسان و لرزان به دنبال مالک رفت تا او را در مسجد در حال نماز دید، صبر کرد و پس از نماز به دست و پای مالک افتاد و عذرخواهی کرد.

مالک‌ﷺ به او گفت: «سوگند به خدا! به مسجد نیامدم، مگر اینکه برای تو، طلب آمرزش کنم تا خدا تو را ببخشد!»[1]

امام علی‌علیه‌السلام در مقام مالک‌ﷺ فرمودند:

«رَحِمَ اللهُ مالکاً فَلَقَدْ کانَ الاَشْتَرُ لی کَما کُنْتُ لِرَسولِ اللهِ‌صلی‌الله‌علیه‌وآله؛

خداوند مالک اشتر را رحمت کند؛ او برای من همان‌گونه بود که من برای رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بودم.»



۱. بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۵۷.



دو گفتار از سعدی

گفتار یکم

وقتی به غرورِ جوانی، بانگ بر مادر زدم؛ دل‌آزرده به کُنجی نشست و گریان همی‌گفت: «مگر خُردی فراموش کردی که درشتی می‌کنی؟»



چه خوش گفت زالی به فرزند خویش! — چو دیدش پلنگ‌افکن و پیلتن

گر از عهد خردیت یاد آمدی — که بیچاره بودی در آغوش من

نکردی در این روز بر من جفا — که تو شیرمردی و من پیرزن

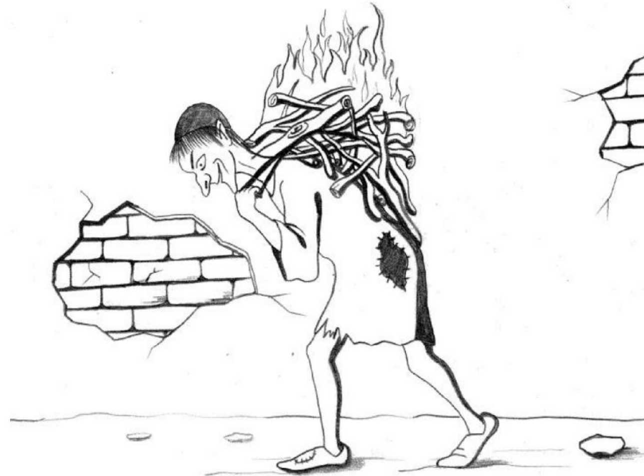
گفتار دوم

سخن میان دو دشمن چنان گوی که گر دوست گردنـد، شرم‌زده نشوی.

میان دو کس، جنگ چون آتش اسـت　　　سخن‌چین بدبخـت، هیزم‌کـش است

کنند ایـن و آن خـوش دگربـــاره دل　　　وی انـدر میـان، کـوربخـت و خجـل

میـــان دو تـــن، آتـــش افروختــــن　　　نه عقل است و خود در میان سـوختن





کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آتش افروختن: ۱. روشن کردن آتش ۲. در اینجا به معنای ایجاد فتنه و فساد در میان دیگران می‌باشد.

آغوش: بغل؛ فضای میان دو بازو و سینه

بانگ: فریاد؛ صدای بلند

بیچاره: درمانده؛ ضعیف؛ ناتوان

پلنگ‌افکن: نیرومند؛ بسیار شجاع و قدرتمند؛ پرزور و قوی

پیلتن: درشت‌اندام؛ تنومند و زورمند (مانندِ فیل)

جفا: ستم؛ ظلم

خجل: خجالت‌زده؛ شرمنده؛ شرم‌زده

خُردی: کوچکی؛ کودکی

درشتی: تُندی و خشونت؛ گستاخی

دل‌آزرده: رنجیده‌خاطر؛ ناراحت؛ غمگین

زال: پیر و سفیدمو؛ (به‌ویژه زن پیر و سفیدمو)

سخن‌چین: خبرچین؛ کسی که سخن کسی را به دیگری بگوید تا موجب اختلاف آنان گردد.

شیرمرد: مرد دلیر و شجاع؛ مرد بی‌باک

عهد: زمان؛ دوره؛ روزگار

کنج: گوشه؛ جای نسبتاً خلوت؛ کنار

کوربخت: بدبخت؛ بیچاره

گریان: در حال گریه

نه عقل است: عاقلانه نیست؛ دور از عقل است.

هیزم‌کش: کسی که هیزم را حمل می‌کند.

یاد آمدی: به یادت می‌آمد؛ به یاد می‌آوردی



نکته‌ها

بعضی از واژه‌ها در فارسی ترکیب‌های گوناگون دارند که ممکن است گروهی از آنها در یک معنای یکسان به کار روند و یا برخی معنای جدیدی داشته باشند؛ واژه‌ی «شرم» به معنای خجالت یکی از واژه‌های پر ترکیب می‌باشد؛ مانند:

شرم + آلود ⟸ شرم‌آلود

شرم + زده ⟸ شرم‌زده

شرم + سار ⟸ شرمسار

شرم + گین ⟸ شرمگین

شرم + نده ⟸ شرمنده

در مثال‌های بالا «شرم‌آلود» به معنای عمل آمیخته با خجالت یا حجب و حیا می‌باشد. مانند نگاه شرم‌آلود

ترکیب‌های «شرم‌زده»، «شرمسار»، «شرمگین» و «شرمنده» معنایی یکسان دارند.

مانند: خجالت زده ـ کسی که از عمل نادرست خود پشیمان است و خجالت می‌کشد.



بیشتر بدانیم

«احترام به پدر و مادر»

حضرت موسی علیه‌السلام مشغول مناجات و راز و نیاز با خداوند بود. در آن حال مـردی را در سایه‌ی عرش الهی دید، عرض کرد: «خداوندا! این مرد کیست که به این مقام بلند رسیده و مشمول این نعمت بزرگ شده است؟» خداوند متعال در پاسخ فرمود:

«هذا کانَ بارّاً بِوالدَیه و لَمْ یَمْشِ بالنَّمیمه»[1]

این مرد دارای دو خصلت بود:

۱. نسبت به پدر و مادرش بسیار نیکی می‌کرد.

۲. در مسیر سخن‌چینی قدم نمی‌گذاشت.

«احسان به مادر»

زکریّا بن ابراهیم، جوان مسیحی که تازه مسلمان شده بـود، خـدمت امـام صـادق علیه‌السلام مشرّف شد و عرض کرد: «مادر پیر و نابینایی دارم که مسیحی است.»

حضرت فرمودند: «از مادرت مواظبت کن، به او احسان نما و...».

هنگامی‌که زکریا نزد مادرش برگشت، سعی کرد دستورات امام را اجرا کند و بسیار بـه مادرش مهربانی می‌کرد.

روزی مادر در این باره از او سؤال کرد: «فرزندم! چه چیزی باعث شده که تو این‌طـور به من خدمت و فداکاری می‌کنی؟»

زکریّا گفت: «ای مادر! مولای من که از نسل پیامبر خاتم، حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله اسـت، به من امر فرموده که خدمتگزار تو باشم.»

مادر پس از سؤال‌هایی گفت: «ای فرزند! دین اسلام، بهترین دین است؛ پس این دین را به من هم بیاموز تا مسلمان شوم.»[2]

---

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ٦٦

۲. اصول کافی، ج، ص ١٦٠ و ١٦١؛ بحارالانوار، ج ٧٤، ص ٥٣، ح ١١.



جابر بن حیّان

جابر بن حَیّان، یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان جهـان و از درخشـان‌تـرین چهـره‌هـای جهان اسلام است. او در زمان امام جعفر صادق علیه السلام زندگی می‌کرد و با پشتکار و علاقه‌ی فراوان در جلسه‌های درس امام حاضر مـی‌شـد و مراحـل ترقّـی و کمـال را بـه سـرعت می‌پیمود.

از ویژگی‌های بارز این محقّق بزرگ، پشتکار فراوان و قدرت تحمّل سختی‌های بسیار بود که در کارهای طاقت‌فرسا از خود نشان می‌داد. همین دو صفت، او را یـاری داد تـا در اکثر رشته‌های علمی از امام صادق علیه السلام بهره گیرد و به تحقیق و کَندوکاو بپردازد.

درباره‌ی شخصیّت علمی و اسـلامی او و پـاره‌ای از کارهـایی کـه انجـام داده اسـت، کتاب‌ها و مقاله‌های بسیار نوشته‌اند. بسیاری از تاریخ‌نویسان، تعداد کتاب‌ها و رساله‌های او را بیش از پانصد جلد دانسته‌اند. کتاب‌های وی درباره‌ی موضوعاتی از قبیلِ فلسفه، احکام، صنایع، تجهیزات جنگی و خـواصّ اشیاسـت. او همچنـین کتـاب بزرگـی در طـب دارد و رساله‌های متعدّدی در علم شیمی، طبّ علمی و آزمایشگاهی به رشـته‌ی تحریـر درآورده است. توجّه به این نکته، لازم است که تألیفات و تحقیقات وی، به تجربـه‌هـای دقیـق و آزمایش‌های علمی متّکی است و همین نکته، ارج و اهمّیّت تحقیقات و نوشـته‌هـای او را روشن می‌سازد.

روش تجربی جابر از شیوه‌ی همه‌ی دانشمندان معاصرش ممتاز بود. همین روش، او را

به کشف ترکیبات شیمیاییِ بسیاری از جمله «جوهر گـوگرد» (اسـید سـولفوریک) موفّـق ساخت و به‌خـاطر تحقیقـات و اکتشـافات فـراوانش، او را بـه حـق، «پـدر علـم شـیمی» خوانده‌اند.

بیشتر آثار و نوشته‌های این دانشمند بزرگ به زبان لاتین و دیگر زبان‌هـای اروپـایی، ترجمه شده و مورد تأیید و استفاده‌ی محقّقان قرار گرفته است.





کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آزمایشگاه: محل انجام آزمایش یا تحقیق علمی

احکام: (جمع حکم) دستورهای دینی

ارج: ۱. ارزش؛ بها؛ قیمت ۲. قدر؛ اعتبار

اکتشاف: کشف کردن؛ آگاهی یافتن و پیدا کردن چیزی‌که قبلاً وجود داشته است.

اکثر: بیشتر؛ اغلب

بارز: آشکار؛ روشن؛ واضح

پاره‌ای: بخشی؛ قسمتی

پشتکار: پایداری و تلاش در انجام کاری؛ همّت؛ جدّیت

پیمودن: طی کردن؛ پشت سر گذاشتن

تأیید: قبول؛ پذیرش

تجهیزات: ابزارها و لوازمی که به‌ویژه برای مسافرت، جنگ و مانند آنها لازم است.

تحریر: نوشتن؛ نگارش (به رشته‌ی تحریر درآورده است: نوشته است)

تحمّل: صبر و شکیبایی؛ قبول رنج و مشقّت

ترقّی: پیشرفت کردن؛ به درجات بالاتر رسیدن

چهره: صورت؛ شخص؛ شخصیّت

خواصّ اشیا: ویژگی‌ها و خاصیّت‌های اشیا؛ فایده‌ها و اثرهای چیزها

درخشان: تابان و روشن؛ قابل توجّه و چشمگیر

شخصیّت علمی: کسی که در زمینه‌ی علمی دارای اعتبار یا مقام بالایی است.

صنایع: (جمع صنعت) صنعت‌ها، ساخته‌های بشر؛ مانند: صنعت یخچال‌سازی؛ صنعت فرش؛ صنعت خودروسازی و...

طاقت‌فرسا: آنچه توان کسی را از بین ببرد؛ سخت و غیرقابل تحمّل

کندوکاو: جست‌وجو و بررسی

متّکی: تکیه‌کننده؛ وابسته به

محقّق: پژوهشگر؛ کسی که در مسایل علمی تحقیق، بررسی و مطالعه می‌کند.

مراحل: (جمع مرحله) مرتبه‌ها؛ مرحله‌ها؛ هر یک از قسمت‌ها یا دوره‌های یک کار یا یک چیز

معاصر: هم‌دوره؛ هم‌عصر؛ دو یا چند تن که در یک زمان زندگی می‌کنند.

ممتاز: دارای امتیاز؛ برگزیده؛ برتر

مورّخان: (جمع مورّخ) تاریخ‌نویسان

ویژگی: نشانه؛ خصلت؛ خصوصیّت



نکته‌ها

به این جمله‌ها توجه کنید:

امام خمینی(ره) یکی از بزرگ‌ترین علمای اسلام بود.

امام خمینی(ره) یکی از بزرگ‌ترین عالم اسلام بود.

امام خمینی(ره) یکی از بزرگ علمای اسلام بود.

لطفاً بگویید کدام یک از جمله‌های بالا درست است. چرا؟

بله، جمله‌ی اوّل درست است و جمله‌های بعد نادرستند؛ چون‌که در کتاب‌های قبل خواندیم: اگر عبارت «یکی از» در جمله بیاید کلمه‌ی بعد از آن «جمع» می‌باشد.

فاعل + یکی از + واژه‌ی جمع + فعل

یکی از سیب‌ها را خوردم. ✓

یکی از سیب خوردم. ✗

همانطور که مشاهده کردید اگر بخواهیم بین عبارت «یکی از» و کلمه‌ی جمع «صـفت» بیاوریم، باید از «صفت عالی» استفاده نماییم.

نهاد + یکی از + صفت عالی + واژه جمع + فعل

یکی از بهترین عبادت‌ها نماز است. ✓



بیشتر بدانیم

«امام صادق علیه‌السلام»

امام جعفر بن محمّد صادق علیه‌السلام در هفدهم ربیع‌الاول سال ۸۰ ه.ق در «مدینه» چشم به جهان گشود. در سال ۱۱۴ ه.ق در سن ۳۴ سالگی پس از شهادت پدر بزرگوارش، امام محمّد باقر علیه‌السلام به مقام امامت رسید.

شهادت امام حسین علیه‌السلام در کربلا، لرزشی در حکومت بنی‌امیّه به وجود آورد و مردم را نسبت به بنی‌امیّه دشمن و بدبین ساخت و راه را برای حکومت «عبّاسیان» باز نمود؛ در فاصله‌ی بین نابودی بنی‌امیّه و رویِ کار آمدن عبّاسیان، فرصتی برای گسترش افکار اصیل اسلامی برای امام صادق علیه‌السلام آماده گردید.



در این فرصت، امام تصمیم گرفت دانشگاهی اسلامی در «مدینه» تأسیس کند تا شاگردانی را در رشته‌های مختلف پرورش دهد. جوششِ سرچشمه‌هایِ علمِ امام، آن‌چنان چشمگیر بود که صدها جوان تشنه‌ی علم از سراسر جهان به مدینه سرازیر شدند تا در مجلس درس امام شرکت کنند؛ به‌طوری‌که تعداد شاگردان امام، بیش از چهار هزار نفر ذکر شده است.

امام صادق (ع) با طرح نظریه‌هایی در آن زمان که اطّلاعات علمی بشر، بسیار محدود بود، زمینه‌ی رشد، اختراع و توسعه‌ی علمی را در جهان به‌وسیله‌ی شاگردانش ایجاد نمود که از آن جمله می‌توان به تئوری نور که باعث اختراع دوربین شد و تئوری‌های گردش زمین، حرکت موجودات، نور ستارگان، مسایل زیست‌محیطی، ساختمان بدن انسان، علل بعضی از بیماری‌ها و... اشاره کرد.

امام (ع) مردان نام‌آوری در علوم مختلف تربیت کرد که گروهی از آنان پایه‌گذار دانش‌ها و فنون مختلف شدند که سال‌ها کتاب‌هایشان در جهان ترجمه و تدریس می‌شد. برخی از بهترین شاگردان امام (ع) عبارتند از:

۱. «زُراره» و «محمد بن مسلم» در فقه.

۲. «هشام» و «مؤمن الطّاق» در عقاید و کلام.

۳. «مُفضّل» و «صَفوان» در عرفان و معارف اسلامی.

۴. «جابر بن حیّان» در ریاضیات و علوم تجربی... .





آداب تعلیم و تربیت

در اسلام، همه‌ی کارها دستورالعمل و قانون‌های خاصّی دارد که در اصطلاح «آداب» آن کار گفته می‌شود؛ مانند: آداب نماز خواندن، آداب قرآن خواندن، آداب صحبت با دیگران و...

یکی از مهم‌ترین کارهایی که می‌بایست آداب آن را بیاموزیم، مسأله‌ی «تعلیم و تربیت» است. مرحوم «شهید ثانی» در کتاب ارزشمند «منیةالمرید» به تفصیل به این امرِ مهم پرداخته است.

مهم‌ترینِ این آداب عبارتند از:

۱. طهارت در کلاس

استاد و شاگرد می‌بایست با وضو در جلسه ی درس حاضر شوند و درس را با نام و یاد خداوند آغاز کنند تا آنچه را که می‌آموزند برای خدا باشد و خداوند هم به‌واسطه‌ی طهارت ظاهری، طهارت باطنی و فکری را به آنها عنایت نماید.

۲. رو به قبله بودن

لازم است استاد در هنگام درس پشت به قبله بنشیند تا همه‌ی شاگردانش

که در مقابل او هستند رو به قبله قرار گیرند.

۳. رعایت نظافت و پاکیزگی و لزوم آراستن ظاهر

معلّم و شاگرد آنگاه که می‌خواهند در جلسه‌ی درس حضور یابند، می‌بایست از هرگونه آلودگی و پلیدی پاکیزه باشند؛ بدن و جامه‌ی خویش را نظیف و خوشبو سازند و به‌منظور تجلیل از مقام علم و دانش، و رفاه حال حاضران و هم‌نشینان و خوشایند فرشتگانی که در مجالس علم حاضرند، بهترین جامه‌ی خود را بر تن کنند.

٤. آمادگی معلّم و شاگرد

پیش از آنکه معلّم، درس خود را آغاز کند و قبل از آنکه شاگرد سؤالی را مطرح سازد، باید در مورد آن درس یا آن سؤال، دقّت و تأمّل نمایند تا از شتابزدگی و لغزش، مصون باشند.

۵. استمرارِ در بحث

معلّم و شاگرد باید توجّه داشته باشند که اشتغالات غیرعلمی، آنگاه معقول است که آنها نیازهای علمی خود را برآورده ساخته و وظایف مربوط به آن را ادا کرده باشند. پس پیش از رسیدن به مرحله‌ی کمال علمی می‌بایست از اشتغالات غیر علمی کاست. به همین جهت گفته‌اند:

«تمام وجود خویش را در اختیار علم قرار ده تا علم، مقداری از خودش را در اختیار تو قرار دهد.»

٦. خودداری از ستیزه‌جویی در بحث

پرسش‌هایی که معلّم یا شاگرد مطرح می‌سازند، نباید به منظور آزار رساندن و آشکار ساختنِ عجز و ناتوانی دیگران یا طعنه زدن به شخصیّت علمی طرف دیگر باشد.

اگر هدفِ پرسش‌کننده، صرفاً خودنمایی و ستیزه‌جویی باشد و بخواهد از این راه، پیروزی خویش و از کار افتادن طرفِ مقابل را به رخ دیگران بکشد، این امر علاوه بر اینکه موجب فرومایگی روح و جلب خشم الهی می‌گردد، مفاسد و معاصی دیگری از قبیل استهزاء، آزار دیگران و خودستایی را برای انسان به دنبال می‌آورد.

همه‌ی اینها از گناهان و عیوبی به شمار می‌آیند که در دین مقدّس اسلام به سختی از آنها نهی شده است.

۷. انعطاف و تسلیم در برابر حق

معلّم و شاگرد باید سعی کنند، نیرویی را به دست آورند که در پرتو آن، حسِّ پذیرش حق، انقیاد و تسلیم بودن در برابر واقعیّت‌ها، در آنان به ثمر رسد؛ یعنی اگر احساس کردند که در سخنان خویش دچار اشتباهی شده‌اند، حتّی اگر این اشتباه و لغزش را فردی کوچک‌تر از آنها تذکّر دهد، نباید از پذیرش و اعتراف به اشتباهِ خود دریغ کنند.

اصرار معلّم و شاگرد در عدم پذیرش حق، نوعی کبْر است که در پیشگاه خداوند، سخت مذموم است.

پیامبر گرامیﷺ فرمودند: « هر کس که ذرّه‌ای کبْر و خودبزرگ‌بینی در دلش وجود داشته باشد، به بهشت راه ندارد».

برگرفته از: کتاب «مُنیة المرید»
اثر شهید ثانیؒ، ترجمه‌ی دکتر محمّد باقر حجّتی



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

ادا کردن: به‌جا آوردن؛ انجام دادن

اشتغالات: ۱. مشغول شدن به کارهای مختلف ۲. گرفتاری‌ها

اصرار: پافشاری کردن

اعتراف: اقرار کردن؛ بر زبان آوردن اشتباه و گناه خود

انعطاف: آمادگی برای پذیرفتن نظر دیگران؛ آماده بودن برای تغییر عقیده و روش

انقیاد: فرمانبرداری؛ اطاعت کردن

برآورده ساختن: اجابت کردن

به ثمر رسیدن: به نتیجه رسیدن

به دنبال آوردن: در پی داشتن

به رخ کشیدن: برتری‌های مادّی، علمی یا معنوی خود را با خودنمایی به کسی نشان دادن

به شمار آمدن: محسوب شدن؛ در نظر گرفته شدن

پرتو: روشنایی؛ اثر؛ تأثیر

پلیدی: آلوده به چیز کثیف یا نجس؛ معمولاً برای بیان رفتار بد و شرورانه افراد از آن استفاده می‌شود.

پیشگاه: پیشِ رو یا حضورِ شخصی مهم

تأمّل: به دقّت فکر کردن

تجلیل: بزرگداشت

تذکّر: یادآوری

جلب: به‌دست آوردن

خودستا: ویژگی آن که پیوسته از خود تعریف و ستایش می‌کند.

خودنمایی: خود و کارهای خود را به دیگران نشان دادن؛ نشان دادن اعمال بهتر از آنچه که هست.

خوشایند: دلپسند؛ آنچه انجام دادن آن باعث خشنودی و خوشحالی است.

دریغ نمودن: خودداری کردن
رفاه: آسودگی؛ آسایش
ستیزه‌جویی: جنگجویی؛ درگیر شدن با دیگران
شتابزدگی: همراه با عجله؛ کاری را با سرعت و تندی انجام دادن
شهرت: ۱. معروفیّت ۲. معروف شدن
صرفاً: فقط؛ تنها
ضروریّات اوّلیّه: احتیاجات ابتدایی
طعنه زدن: ۱. سرزنش کردن ۲. همراه با نیش و کنایه سخن گفتن
فرومایگی: پستی؛ کوتاهی نکردن از هیچ کار بدی برای رسیدن به هدف.
کاستن: کم کردن
کبر: تکبّر؛ غرور
مذموم: زشت؛ ناپسند؛ نکوهش‌شده
مرحوم: آمرزیده؛ آن که مورد رحمت [خداوند] قرار گرفته است؛ (مجاز) درگذشته؛ مرده
مستمر: به‌طور مداوم و پیوسته؛ همیشگی
مصون: محفوظ؛ نگهداری شده؛ حفظ‌شده
مطرح ساختن: مورد بحث یا توجه قرار دادن

نکته‌ها

نکته‌ی (۱):

لطفاً به این جمله‌ها دقّت کنید:

۱. دست و پای او بر اثر سرمازدگی سیاه شده بود.

۲. عاقبت شتابزدگی، پشیمانی است.

۳. اسلام، دنیا زدگی را محکوم کرده است.

چنانچه می‌بینید کلمه‌های «سرمازدگی»، «شتاب‌زدگی» و «دنیازدگی» کلمه‌های مرکّبی هستند که از «سرما»، «شتاب» و «دنیا» به علاوه «زدگی» ساخته شده‌اند.

سرمازدگی= سرما + زدگی ⟸ به معنای: آسیب دیدن بدن انسان، حیوان یا گیاه بر اثر سرمای شدید.

شتاب‌زدگی = شتاب + زدگی ⟸ به معنای: همراه با سرعت و عجله‌ی زیاد.

دنیازدگی = دنیا + زدگی ⟸ به معنای: دنیاپرستی، علاقه ی شدید به دنیا.

غرب‌زدگی = غرب + زدگی ⟸ تحت تأثیر فرهنگ غرب قرارگرفتن.

پسوند «زدگی» به معنای «دچار چیزی شده یا آسیب دیده از چیزی» می‌باشد که پس از اسم یا صفت قرار می‌گیرد.

اکنون شما چند نمونه دیگر پیدا کنید و هر کدام را در جمله‌ای استفاده کنید.

نکته‌ی (۲)

در جمله‌های زیر به واژه‌ی «گونه» توجّه کنید:

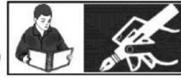
۱. معلم و شاگرد باید از هرگونه آلودگی پاکیزه باشند.

۲. اشک روی گونه‌هایش جاری شد.

۳. شما می‌توانید این‌گونه سخنرانی کنید.

ـ لطفاً تحقیق کنید واژه‌ی «گونه» در جمله‌های بالا به چه معناهایی آمده است؟

ـ برای هر معنی، چند جمله‌ی جدید بگویید.



بیشتر بدانیم

«شهید ثانی»

زین‌الدّین علی بن احمد معروف به «شهید ثانی» در ۱۳ شوال ۹۱۱ هـ.ق در دهکده‌ی «جبع» از توابع «جبل‌عاملِ» لبنان به دنیا آمد. نیاکان و بسیاری از فرزندان و نوادگانش از علمای بزرگ شیعه بودند.

شهید ثانی، ادبیّات و فقه را نزد پدرش آموخت و برای ادامه‌ی تحصیل به کشورهای مختلفی سفر کرد. ایشان در ۲۳ سالگی به درجه‌ی اجتهاد نایل شد!

«قاضی‌زاده‌ی رومی» که به دانش و فضیلت‌های شهید ثانی پی برده بود، او را مدیر مدرسه‌ی نوریّه در شهر «بعلبک» لبنان قرار داد و شهید به مدّت ۵ سال، پنج مذهب فقهیِ جعفری، حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی را تدریس می‌کرد و از مراجع تقلید پنج مذهب مذکور بود...

سرانجام در اثر کینه‌توزی‌های دشمنان، ناگزیر به ترک بعلبک شد و به وطن خود بازگشت. شهید ثانی در سال ۹۶۶ هـ.ق به دستور حاکم روم دستگیر شد. فرستاده‌ی حاکم در کنار دریا سرش را از بدن جدا کرد و او را به شهادت رساند.

پس از شهادتش جمعی از ترکمن‌ها از آنجا می‌گذشتند که دیدند نوری از آسمان به زمین می‌آید و برمی‌گردد؛ چون به آن محل رفتند، پیکر مطهّر شهید ثانی؊ را شناختند و در همان‌جا دفن کردند. امروزه آرامگاه او زیارتگاه علاقه‌مندان علم و دانش است.

آثار شهید ثانی عبارتند از: مُنیة المرید فی آداب المفید و المستفید، مالک، روضةالجنان، شرح لمعه که در زندان نوشت، و...





وظایف شاگرد در برابر معلّم

هر محصّلی که می‌خواهد مدارج کمال را بپیماید، باید بداند که چه وظیفه‌هایی در برابر استاد خود دارد. ما در این درس با تعداد کمی از این وظیفه‌ها آشنا می‌شویم:

۱. پدر روحانی شمردن استاد و تجلیل از مقام او:

شاگرد باید استاد را پدر روحانی خود بشمارد و با دیده‌ی تکریم به استاد بنگرد تا بهره‌ی بیشتری از او ببرد. باید بداند که این پدر، روح و شخصیّت او را تربیت می‌کند.

۲. فروتنی در برابر استاد:

رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«دانش را بیاموزید و... در برابر استاد خود فروتنی کنید.»

۳. سرمشق گرفتن از او:

شاگرد باید از شیوه‌ی زندگی استاد از نظر راستی و درستی، الگو بگیرد و او را راهبر خود دانسته و از سفارش‌های استاد پیروی نماید؛ به همین دلیل است

که نخستین و مهم‌ترین وظیفه‌ی شاگرد، یافتن «استاد شایسته» است تا با پیروی از او بتواند مسیر هدایت را بازیابد.

٤. با احترام از استاد یاد نمودن:

هرگاه دانشجو بخواهد در نبودن استاد نام او را به زبان آورد، شایسته است عنوان‌های محترمانه‌ای مانند: استاد بزرگوار ما، استاد عزیزمان و ... به کار ببرد یا حداقل کلمه‌ی «آقا» را قبل از نام استاد بر زبان آورد.

٥. حق‌شناسی از استاد:

لازم است شاگرد از دعا برای استاد خود، چه در حیات و چه پس از وفات او غافل نماند.

٦. استفاده از محضر استاد و رعایت نزاکت:

بر شاگرد لازم است همواره پیش از استاد در جلسه‌ی درس حاضر شود و اگر ناچار از تأخیر شد، به‌گونه‌ای نباشد که استاد منتظر او شود یا مجبور به تکرار درس گردد و شاگرد باید در صورت تأخیر، هنگام ورود، از استاد اجازه بگیرد و تا استاد اجازه نداده، وارد جلسه نشود.

٧. آراستن و پیراستن برون و آمادگی درون:

شاگرد هنگام ورود به جلسه‌ی درس باید هم از لحاظ جسمی و بیرونی کامل باشد و هم از لحاظ ذهنی و قلبی.

او باید با دندان‌های مسواک‌زده، ناخن‌های کوتاه و لباس و بدنی خوشبو وارد کلاس شود؛ چون مجلس علم، کانونی برای یاد خدا و گردهماییِ افراد برای بندگی اوست. روح، ذهن و قلبِ شاگرد باید صاف، بانشاط و آماده باشد تا بتواند به‌خوبی و سریع، کلام استاد را درک کرده، پرسش‌های او را به‌درستی پاسخ دهد و استاد را وادار به تکرار مطلب ننماید.

۸. رعایت ادب در محضر استاد:

یکی از مهم‌ترین وظیفه‌های شاگرد این است که مشتاقانه به سخنان استاد گوش دهد، نگاهش را در چهره‌ی او متمرکز کند و آنها را در ذهن خود نگاه دارد. به این‌سو و آن‌سو ننگرد، با دست و سایر اعضای خود بازی نکند و هنگام نشستن حالت جسارت‌آمیزی نداشته باشد؛ لَم ندهد. بی‌جهت سرفه نکند، آب دهان، بینی و خلط سینه را بیرون نیندازد، آروغ نزند، خمیازه نکشد و سعی کند صدای عطسه‌اش زیاد بلند نشود. در محضر استاد با دیگران نجوا نکند، صدایش را بلند نسازد و زیاده از حد سخن نگوید یعنی پرحرفی نکند. سخنان زشت، رکیک، ناسزا و خنده‌آور به زبان جاری نسازد. اگر خنده بر او چیره گشت، بدون قهقهه و بی‌سروصدا باشدیعنی فقط لبخند بزند و تبسّم کند.

۹. سؤال مناسب و به‌جا از استاد:

شاگرد نباید بی‌جا و نابه‌هنگام پرسشی کند وگرنه برای شنیدن پاسخ آن هیچ حقّی ندارد. همچنین شرم و حیا نباید مانع سؤال علمی و شایسته‌ی او گردد، بلکه با نهایت جرأت و شهامت آن را از استاد خود پرسیده و برای آن، جواب کامل بخواهد.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «دانش دینی و بینش الهی، همچون خانه‌ای است که بر در آن قفل زده‌اند و کلید آن، پرسش است.»

۱۰. شجاعت در اقرار به نفهمیدن مطلب علمی:

اگر شاگرد، یک مطلب علمی را به‌خوبی متوجّه نشود و استاد از او بپرسد: «آیا فهمیدید؟» چنانچه بگوید: بله فهمیدم، علاوه بر اینکه مرتکب دروغ شده، خود را از درک و فهم صحیح آن مطلب، محروم نموده است.



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آروغ: گاز معده که معمولاً با صدا از گلو خارج می‌شود.

اقرار: اشتباه یا خطای خود را به زبان آوردن و قبول کردن؛ در این‌جا به معنی «اقرار به ندانستن و متوجه نشدن مطلب» می‌باشد.

اهتمام: در انجام کاری کوشش و تلاش و جدّیّت کردن

به زبان آوردن: گفتن؛ بر زبان جاری کردن

بهره‌بردن: سود و فایده بردن؛ استفاده کردن؛ بهره‌مند گشتن

پیراستن: آرایش کردن و زینت دادن از طریق کم کردن و از بین بردن زواید

تکریم: گرامی داشتن، احترام کردن

جسارت‌آمیز: همراه با بی‌ادبی و گستاخی

چیره گشتن: غالب شدن؛ مسلّط شدن

حَدّ اَقَل: دست کم؛ به عنوان کمترین کار یا کمترین ارفاق یا لطف

حق‌شناسی: قدردانی، ادا کردن حق کسی

خلط سینه: ترشّحات مخاطی دستگاه تنفّسی که از راه دهان خارج می‌شود.

خمیازه: دهن‌درّه؛ غیر ارادی بازکردن دهان هنگام خستگی یا رفع خستگی

ذهن صاف: فکرِ پاک؛ بی‌آلایش؛ خالص

رعایت: در نظر گرفتن اهمّیّت موضوعی و در انجام و احترام آن کوشیدن

رکیک: زشت؛ ناپسند

سرمشق: الگو؛ نمونه

شرم و حیا: خجالت

شهامت: دلیری؛ بی‌باکی

عنوان: آن چیزی که موجب شناخت چیزی یا کسی می‌شود.

فروتنی: تواضع؛ به‌نشانه‌ی احترام به طرف مقابل، خود را کوچک شمردن

قهقهه: خنده با صدای بلند

کانون: محل گرد آمدن گروهی خاص؛ پایگاه؛ انجمن

کوی: کوچه؛ گذرگاه؛ محل عبور

گردهمایی: جلسه (گرد هم آمدن: جمع شدن در جلسه)

لَم دادن: لمیدن؛ به راحتی به پشتی، صندلی و مانند آنها تکیه دادن

متمرکز ساختن: جمع کردن در یک‌جا؛ متوجّه کردن به یک نقطه

مدارج: مراتب، درجه‌ها

مرتکب: کسی که به کار بد یا گناهی اقدام کند.

مشتاقانه: با اشتیاق و میل فراوان؛ با علاقه‌ی زیاد

نجوا کردن: آهسته سخن گفتن؛ با صدای آهسته صحبت کردن

نزاکت: رفتار همراه ادب و احترام

نشاط: شادی؛ خوشی

وفات: از دنیا رفتن؛ مُردن



نکته‌ها

آیا می‌دانید واژه‌ی «جاری» در فارسی چند معنا دارد؟

به این جمله‌ها توجّه کنید:

دانشجو نباید حرف‌های رکیک و ناسزا بر زبان جاری سازد.

انشاءالله در سال جاری به حج می‌رویم.

عاقد، صیغه‌ی عقد را جاری ساخت.

در عزای امام حسین(ع) اشک بر گونه‌های مؤمنین جاری می‌شود.

باید برای جاری کردن سنت‌های الهی تلاش و کوشش نماییم.

ما می‌خواهیم احکام شرع را جاری کنیم.

در جمله‌ی دوم «بر زبان جاری ساختن» به معنای به زبان آوردن و گفتن است.

توجّه: لطفاً با مراجعه به فرهنگ لغت فارسی معنای واژه‌ی «جاری» را در جمله‌های بعدی پیدا کنید و بنویسید.



بیشتربدانیم

«نمونه‌هایی از ارج نهادن به مقام استاد»

پس از بازگشت امام خمینی(ره) از پاریس به ایران و پیروزی انقلاب اسلامی، ایشان به قم تشریف آوردند و برای زیارت قبر استادشان به قبرستان شیخان رفتند؛ آنگاه با قسمتی از عمّامه خود غبار قبر استادشان، حضرت آیت‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی(اعلی‌ا... مقامه الشّریف) را پاک کردند؛ سپس آنجا نشستند و برای استاد عزیزشان قرآن خواندند.

نمونه‌ای دیگر:

شهید آیت‌الله مطهّری می‌فرمود: «من هرگز از حضرت امام نشنیدم که اسم استادشان مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی را بیاورند و به دنبالش رُوحي فِداهُ (جانم فدای او) نگویند.»

درس یازدهم

گره‌گشای

بود مردی مفلس و برگشته‌بخت | روزگاری داشت ناهموار و سخت
رفت سوی آسیا هنگام شام | گندمش بخشید دهقان، یک دو جام
زد گره در دامن آن گندم، فقیر | شد روان و گفت کای حیِّ قدیر!
گر تو پیش آری به فضل خویش دست | برگشایی هر گره کایّام بست
می‌خرید این گندم ار یکجای، کس | هم عسل زان می‌خریدم، هم عدس
بس گره بگشوده‌ای، از هر قبیل | این گره را نیز بگشای ای جلیل!
این دعا می‌کرد و می‌پیمود راه | ناگه افتادش به پیش پا، نگاه
دید گُفتارش فساد انگیخته | وان گره بگشوده، گندم ریخته
بانگ برزد کای خدای دادگر! | چون تو دانایی، نمی‌داند مگر؟!
این چه کار است ای خدای شهر و ده؟! | فرق‌ها بود این گره را زان گره
من تو را کی گفتم ای یار عزیز! | کاین گره بگشای و گندم را بریز؟
ابلهی کردم که گفتم ای خدای! | گر توانی این گره را برگشای
من خداوندی ندیدم زین نمط | یک گره بگشودی و آن هم غلط!
الغرض، برگشت مسکین دردناک | تا مگر برچیند آن گندم ز خاک

چون برای جست‌وجو خم کرد سر | دیـــد افتـــاده یکـــی همیـــان زر
سجده کـرد و گفـت کـای ربّ ودود! | من چه دانستم تو را حکمت چـه بـود
هر بلایی کز تو آیـد، رحمتـی اسـت | هر که را فقری دهی، آن دولتی اسـت
زان به درها بـردی ایـن درویـش را | تـا کـه بشناسـد خـدای خـویش را
انـدرین پسـتی، قضـایم زان فکنـد | تـا تـو را جـویم، تـو را خـوانم بلنـد
مـن بـه مـردم داشـتم روی نیـاز | گر چه روز و شـب، در حـق بـود بـاز
گنـدمم را ریختـی تـا زر دهـی | رشته‌ام بـردی کـه تـا گـوهر دهـی

«پروین اعتصامی»





کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

از هر قبیل: از هر نوع؛ از هر شکل

برچیدن: دانه دانه برداشتن از زمین؛ جمع کردن

برگشای: باز کن؛ بگشا (گشودن: باز کردن)

برگشته‌بخت: آن که در زندگی خوشی نمی‌بیند و پیوسته با پیشامدهای ناگوار و شکست روبرو می‌شود.

جام: کاسه؛ پیاله

جلیل: بلندمرتبه؛ بزرگوار؛ از نام‌ها و صفات خدای متعال است.

حیّ قدیر: زنده‌ی توانا؛ از صفت‌های خداوند

دادگر: عادل؛ کسی که به عدالت رفتار می‌کند.

درویش: فقیر؛ بی‌چیز

ربٌّ ودود: پروردگار بسیار مهربان

الغرض: کلمه‌ای است که برای کوتاه کردن کلام استفاده می‌شود؛ حاصل بحث این‌که؛ نتیجه‌ی بحث اینکه؛ خلاصه

کای: مخفّفِ «که اِیْ»

کایّام: مخفّفِ «که ایام»؛ روزگار؛ زمانه

گره‌گشای: کسی که مشکلات و گرفتاری‌ها را حل و رفع می‌کند.

گوهر: ۱. سنگ‌های قیمتی مانند الماس، مروارید ۲. چیز با ارزش و نفیس

مسکین: تهیدست؛ بیچاره؛ درمانده؛ ناتوان؛ مفلس

نَمَط: روش؛ طریقه

همیان: کیسه‌ی مخصوص نگهداری چیزی به‌ویژه پول یا طلا



نکته‌ها

کنایه: هرگاه درباره‌ی امری، به‌صورت پوشیده سخن گفته شود، به آن «کنایه» می‌گویند.
بعضی از عبارت‌ها دارای دو معنی است. ۱ـ معنی ظاهر ۲ـ معنی باطنی یا مفهوم.
گوینده در بیان این‌گونه عبارت‌ها همواره «مفهوم» را در نظر دارد، هرچند معنی ظاهر هم می‌تواند درست باشد.
مانند «گره گشودن» در بیت زیر، که معنی و مفهوم آن «حل کردن مشکل» است.

بس گره بگشوده‌ای از هر قبیل　　　این گره را نیز بگشای ای جلیل!

یعنی ای خدای بزرگ! هر نوع مشکلی را حل کرده‌ای؛ این مشکل را نیز حل کن. پس گره گشودن کنایه از «حل کردن مشکل» است.
لازم است بدانید که تأثیر کنایه در مخاطب بسیار بیشتر و بهتر است: حالا با توجّه به نکته‌ی بالا چند مثال بیاورید که در آن از کنایه استفاده شده باشد.



بیشتر بدانیم

«پروین اعتصامی»

پروین اعتصامی دختر یکی از مترجمان و نویسندگان فاضل، به‌نام «یوسف اعتصام الملک» در سال ۱۲۸۵ هش در تبریز به دنیا آمد. او فارسی و عربی را نزد پدر و آموزگاران خصوصی آموخت و نبوغ شعری خود را از همان کودکی نشان داد.

پروین از هشت سالگی شعر می‌گفت و دقّت نظر عجیبی از خود نشان می‌داد. همین ظرافت‌های بیانی و نکته‌سنجی‌ها بود که در اوایل جوانی او را به شهرت رساند.

پروین در اشعارش، بیشتر از روش مناظره (گفت‌وگو) بهره جسته است. مانند: گفت‌وگوی دو انسان، دو حیوان، دو گیاه و دو شیء و...

این شاعر توانای زن ایرانی در حالیکه بیش از سی و پنج بهار از عمرش نگذشته بود، در اثر ابتلا به بیماری حصبه در ۱۵ فروردین ماه، سال ۱۳۲۰ در تهران از دنیا رفت و در شهر قم در یکی از اتاق‌های حیاط بیرونی حرم حضرت معصومه علیهاالسلام به خاک سپرده شد.



عاقبت‌اندیشی

در حکایت‌ها آورده‌اند که در زمان «بنی‌اسرائیل» شخصی سفرِ دریا می‌کرد. ناگاه، باد تندی وزیدن گرفت و کشتی را بر صخره‌ای زده، بشکست و اهل کشتی همه غرق شدند و او تمسّک به چوبی کرده، نجات یافت. پس به کنار شهری رسید؛ جمعی را دید از «امرا» که همه پیاده شدند و خِلعت پادشاهی بر او پوشانیدند او را به شهر آوردند و به اعزازِ تمام، بر تخت سلطنت نشاندند و ارکان دولت همه به خدمت او کمر بستند. آن مرد تعجّب نمود و با خود گفت: « در این، چه رازی است؟» پس شبی در اندیشه فرو رفت و



گفت: «حال که حق تعالی مرا از چنان «غرقابی» نجات داده و به چنین «مُلکی» رسانیده است، از عاقبت کار خود، غافل نباید شد.» پس، از میان وزرا، مردِ بزرگ و فهمیده‌ای را برگزید و او را رفیق و محرمِ راز خود گردانید.

هر سرّی که داشت با او در میان گذاشت تا اینکه شبی در خلوت به او گفت: «ای وزیر بی‌نظیر! احوال این مملکت و سلطنت را با من بازگوی که در این، چه رازی است؟» آن مرد گفت: «ای پادشاه! سرّ این قضیّه را از من مپرس که اگر این راز بر تو ظاهر شود، عیش و خوشحالی تو تباه گردد.» گفت: «من تو را دوست خود می‌دانم و البتّه این سرّ را با من بگوی تا به تدبیر آن بپردازم؛ زیرا که علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد».

چون وزیر دانست که پادشاه، مردی عاقل است و عاقبت کار را در نظر دارد، گفت: «ای پادشاه! این مردم را عادت این است که در سال، روزی دارند که در آن روز، جمله‌ی مردم اتّفاق کرده، پادشاه خود را از تخت فرود آورده، به دریا اندازند و روز دیگر رفته، غریبی که از راه برسد و بر این سرّ واقف نباشد، بیاورند و بر تخت بنشانند؛ چنان‌که تو را آورده‌اند.» پادشاه گفت: «ای برادر! اکنون که اختیار و قدرت در دست ماست، فکر آن روز باید کرد. تدبیر آن چیست؟» وزیر گفت: «ای پادشاه! وسط دریا جزیره‌ای است که همیشه سبز و خرّم است؛ مصلحت آن است که بنّایان و کارگران بفرستیم تا در آنجا شهری بنا کنند و بناهای رفیع و قصرهای بلندپایه بسازند و هر متاع و جنس که نیکو باشد، به آنجا روان سازیم و زورق‌ها به آب اندازیم و غلامانِ شناکار در آنجا نگاه داریم تا روزی که مدّت سلطنت تو منقضی شود؛ آنگاه من بروم وغلامان را وادارم که با زورق‌ها به روی آب منتظر باشند تا وقتی‌که مردم، تو را به دریا می‌اندازند؛ آنان تو را گرفته، بدان مکان رسانند و در آنجا با فراغت و

خاطرجمع، روزگارت به عیش گذرد.» پس کارگزاران به تدبیر آن وزیر، مشغول شده و به اندک مدّتی، ساختن آن شهر را تمام کردند.

روزی که مردم، قصد پادشاه کردند، فرا رسید. وزیر، شاه را خبر کرد و خـود پیش از همه رفته و زورق بر دریا انداخت. وقتی خلایق بر سر پادشاه ریختنـد و از شهر بیرون و در دریا انداختند، غلامان، پادشاه را گرفته، در زورق جای دادند و به شهری که بنا کرده بود، رسانیدند. پادشاه و وزیـر بـه مقصـد اصـلی خـود رسیدند و همه‌ی عمر را به خوشی گذرانیدند.

هان! ذکر این قصّه تمثیلی است که غـافلان بـه خـود آینـد و فکـری بـه عاقبتِ این جنجال زندگی بنمایند و در این اندیشه باشند کـه جزیـره‌ای آبـاد و خرّم برای روزگار واپسین خود در زمانی که قدرت دارند، بسازند.

برگرفته از: جامع التّمثیل



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

اتّفاق کردن: با هم موافقت کردن و هم‌عقیده شدن؛ با یکدیگر متّحد شدن؛ همدست شدن

ارکان دولت: بزرگان دولت؛ شخصیّت‌های برجسته‌ی دولت

اعزاز: گرامی داشتن

بنای رفیع: ساختمان بلند؛ خانه‌ی مرتفع

بی‌نظیر: بی‌مانند؛ بی‌همتا

تباه: آشفته و پریشان؛ نابه‌سامان

تدبیر: چاره؛ راه نجات

تمثیل: آوردن داستان، حدیث، شعر و مانند آن به عنوان مثال

تمسّک کردن: چنگ زدن؛ دستاویز قرار دادن؛ کمک گرفتن

جنجال: شلوغی و سروصدا؛ هیاهو

حذر نمودن: پرهیز کردن؛ دوری کردن

خاطرْجمع: مطمئن؛ آسوده‌خاطر؛ بدون اضطراب و نگرانی

خرّم: سرسبز و باطراوت

خلایق: آدمیان؛ مردم

خلعت: پارچه یا لباسی که صاحبان قدرت یا مقام، هنگام واگذاری مقامی به کسی(با تشریفات مخصوص) می‌پوشانند؛ به لباس دامادی یا کفش نیز «خلعت» گفته می‌شود.

روزگار واپسین: در اینجا به معنای «آخرت و قیامت» است.

زورق: قایق

عاقبت‌اندیشی: درباره‌ی عاقبت کارها فکر کردن؛ عاقبت را در نظر گرفتن؛ دوراندیشی

عیش: ۱. خوشی؛ عشرت؛ خوش‌گذرانی ۲. زندگانی

غرقاب: ۱. قسمت عمیق دریا و مانند آن ۲. (مجاز) جای هلاک

فراغت: آسودگی؛ آسایش؛ راحتی

کمر به خدمت‌بستن: کنایه از «آماده‌ی خدمت شدن» است.

مصلحت: خیر و صلاح؛ آنچه به نفع کسی یا عموم است.

منقضی شدن: پایان یافتن

واداشتن: مجبور کردن

واقف: آگاه؛ باخبر؛ مطّلع

وقوع: اتّفاق افتادن؛ پیشامد کردن

هان: هنگام هشدار دادن و اعلام خطر کردن به کسی یا ترساندن او گفته می‌شود؛ بدان؛ آگاه باش



نکته‌ها

آیا می‌دانید بعضی از کلمه‌ها از نظر حروف، مشترک هستند امّا از نظر تلفّظ و معنا با هم فرق دارند؟

لطفاً به جمله‌های زیر توجّه کنید.

مَلَک = فرشته؛

جبرئیل امین علیه السلام، مَلَکی مقرّب از ملائکه‌ی الهی است.

مَلِک = پادشاه؛

مَلِکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی — نروم جز به همان رَه که توأم راهنمایی

مِلْک: آنچه مال کسی باشد مثل زمین، خانه و...

این خانه مِلْک من نیست؛ اجاره‌ای است.

مُلْکْ : سلطنت، سرزمین، کشور

مِلْک اینجا بایدت انداختن — مُلْکْ اینجا بایدت درباختن

ثروت و مال دنیا را باید در همین دنیا گذاشت — پادشاهی و مقام را هم باید در این دنیا گذاشت و رفت



بیشتر بدانیم

فرصت‌ها را غنیمت بدانیم

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «بادِرِ الفُرصَةَ قَبلَ اَنْ تَکُونَ غُصّةً»؛[1]

به سوی فرصت‌ها بشتابید؛ قبل از آنکه (آنها را از دست بدهید و) غصّه بخورید.

در حدیث دیگری حضرت می‌فرمایند:

«اَلْفُرصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ فَانْتَهِضُوا فُرَصَ الْخَیْرِ»؛[2]

فرصت، چون ابر می‌گذرد؛ پس فرصت‌های خوب و باارزش را غنیمت بشمارید.

شناخت و اولویّت‌بندی هدف‌ها و نظم در اجرای برنامه از اصول مهمّ استفاده‌ی مطلوب از فرصت‌هاست که در زندگی علمای بزرگِ ما هم زیاد دیده می‌شود؛ به‌عنوان مثال، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرمایند: «در جلسه‌ای خدمت امام خمینی رحمه‌الله نشسته بودیم، بحث طول کشید، ناگهان امام به ساعت نگاه کردند، برخاستند و فرمودند: «ساعت قدم زدن من دیر شد.» ایشان طبق دستور پزشکان در ساعت مشخّصی قدم می‌زدند.»

امام می‌فرمودند: «اگر به زندگی، رفتار و حرکاتمان نظم بدهیم، به دنبال آن، فکرمان هم نظم می‌گیرد.»

امام این نظم را از جدّ بزرگوارشان حضرت علی علیه‌السلام که در وصیّت خود به فرزندانشان فرمودند: «اُوصیکُم بِتَقْوَی اللهِ وَ نَظمِ اَمْرِکُم»[3] فرا گرفته بودند.

ما نیز می‌توانیم با رعایت تقوای الهی و نظم در برنامه و کارها، استفاده‌ی بهتری از این فرصتِ زودگذرِ دنیا ببریم.



۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۹۷/۱۶.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۱.

۳. نهج البلاغه، نامه‌ی۴۷.

مرد شترسوار، مار و روباه

چنین حکایت کرده‌اند که روزی اُشترسواری در بیابان می‌رفت. به موضعی رسید که کاروانیان، آنجا فرود آمده، آتش روشن کرده و رفته بودند. باد، آتش را شعله‌ور کرده بود؛ هیزم‌ها می‌سوخت و ماری بزرگ در میان آتش مانده بود و نزدیک بود که بسوزد. او که مردی خدای‌ترس و رحیم‌دل بود، با خود گفت: «اگرچه او دشمن است ولیکن دربند است و درمانده را دست گرفتن از مروّت باشد.» طریق حزم را فرو گذاشت و کیسه‌ای را بر سر چوبی محکم کرده، فرو گذاشت تا آن مار در کیسه رفت. بعد آن را از آتش برون آورد و سر کیسه بگشاد و مار را گفت: « هر کجا که خواهی برو».



مار با او به سخن آمد و گفت: «تا آنگاه که تو را زخمی نزنم، نروم! اگرچه تو با من نیکی کرده‌ای، ولی من دشمن و خصمِ انسانم و عداوت من با شما همیشگی است؛ چنان‌که قرآن مجید خبر می‌دهد: «**وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوّ**»؛[1] دشمن را دوست گرفتن از حزم دور بُوَد. من هرآینه تو را زخم خواهم زد.» مرد گفت: »آخر، مگر نه این است که من در حقّ تو نیکی کردم؟ پس چرا تو نیکی را با بدی مکافات می‌کنی؟!» مار گفت: «خواهی تو را در این دعوی بُرْهانی نمایم؟» آنگاه گاومیشی را دید که در صحرا می‌چرد. گفت: « بیا تا از او بپرسیم».

پیش او رفتند. مرد گفت: «ای گاومیش! مکافات نیکی هرگز بدی باشد؟» گفت: «بلی؛ در مذهب آدمیان است که مکافات نیکی، بدی کنند! تا چندی پیش، من در دست یکی از آدمیان بودم و هر سال یک بچّه می‌آوردم و خانمان ایشان پررونق می‌کردم؛ چون پیر شدم و از زادن بازماندم، مرا آزاد نگذاشت و چون مرا تازه و فربه دید، مرا به قصّابی فروخت تا مرا بکشد. مکافاتِ آن همه خدمت من، این بود که او کرد و مکافات نیکی، بدی کردن، عادت فرزندان آدم است!»

مار گفت: «شنیدی؟» او گفت: « شریعت، به یک گواه حکم نکند؛ گواه دیگر باید.» مار نگاه کرد؛ درختی را دید. گفت: «برو تا از آن درخت بپرسیم.» پس نزدیک درخت آمدند. مار گفت: «ای درخت! چه گویی؟ آیا مکافات نیکی، بدی کردن باشد؟» درخت گفت: « من از آدمیان چنین دیدم؛ از آنکه من درختی هستم در بیابان. همین‌که آدمی‌زادگان به من رسند و ساعتی در سایه‌ی من بیاسایند، یکی گوید: «شاخ این درخت برای تیر، بسیار نیکوست»؛ دیگری گوید: «از چوب آن، درهای لطیف آید» و اگر «تبر» دارند، برآیند و از

---

۱. بقره، ۳۶؛ یعنی «گفتیم فرود آیید، در حالی‌که گروهی از شما با گروه دیگر دشمن باشید».

شاخه‌های من آن‌چه بهتر بُوَد، بِبُرند و مرا زحمت دهند و هیچ ننگرند و فکر نکنند که آخر در سایه‌ی من آسوده‌اند!»

مار گفت: «دو گواه گذرانیدیم؛ تن در ده تا تو را زخمی زنم.»

مرد گفت: «اگر یکی دیگر بگوید، آنگاه به قضا رضا دهم!»

روباهی نزدیک آن مکان بود و در حالِ ایشان نظاره می‌کرد. گفت: «اینک از آن روباه بپرس.» پیش از آنکه مرد سؤال کند، روباه بانگ بر او زد: «تو ندانستی که مکافات نیکی، بدی باشد؟ تو در حقّ مار چه نیکی کرده‌ای؟» مرد گفت: «این مار در آتشِ سوزان بود و من او را از آنجا برون آوردم».

روباه گفت: «چرا خلاف می‌گویی؟» مرد گفت: «راست می‌گویم!» روباه گفت: «تو او را از آتش چگونه برون آوردی؟» مرد گفت: « کیسه بر سرِ این چوب بستم و چوب در آتش دراز کردم تا مار در توبره رفت؛ آنگاه چوب بکشیدم و او را برون آوردم».

روباه گفت: «آخر کیسه‌ای بدین خُردی، ماری بدین بزرگی در آن، چگونه گُنجد؟! اگر راست می‌گویی، سر کیسه بگشای تا مار در آن رود؛ آنگاه صدقِ گفتار تو معلوم شود و من میان شما حکم کنم».

مرد سرِ کیسه بگشاد و مار به غرورِ روباه، مغرور شد و با خود گفت: « این روباه از سرِ شفقت می‌گوید.» در کیسه رفت. روباه گفت: «چون دشمن را در بند یافتی، زمان مده که اگر او از بند خلاصی یابد، تو درمانی!» مرد، سرِ توبره محکم بگرفت و آن را بر زمین زد و مار را بکشت.

فایده‌ی این حکایت آن است:

هر عاقلی که طریق حزم سپُرَد، باید که بر دشمن اعتماد نکند و خصم خود را خوار ندارد؛ به‌ویژه اگر خصم، دشمنِ قسم‌خورده و قوی باشد؛ چنان‌که در

مورد شیطان، معلومِ همگان است که از روی جسارت به خداوند متعال، عرضه داشت: «به بزرگی و عظمت تو سوگند! که تمامی فرزندانِ آدم را گمراه و بیچاره سازم و رهسپارِ دوزخشان نمایم.»

پس ای عزیز! از این دشمنِ غدّار بپرهیز و با خود عهد کن که هرگز با او دوستی نَوَرزی؛ چرا که: «**اِنَّ الشّیطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً**»؛[1] همانا شیطان دشمن شما (آدمیان) است؛ بنابراین او را دشمن خود به حساب آورید.

---

۱. فاطر / ٦.





کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

از آنکه: زیرا؛ به این سبب که؛ به آن علّت که

برآیند: بالا آیند؛ بلند شوند؛ برخیزند

بُرهان: دلیل؛ حجّت (برهانی نمایم: دلیلی بیاورم.)

بگشاد: باز کرد.

بیاسایند: رفع خستگی کنند؛ استراحت کنند.

پر رونق: دارای شکوفایی و آبادانی

تبر: وسیله‌ای برای شکستن و خرد کردن چوب

تن در دادن: تسلیم شدن و قبول کردن

توبره: کیسه‌ی بزرگ و گشاد

چریدن: علف خوردن جانوران علف‌خوار

حزم: احتیاط؛ هوشیاری همراه با دوراندیشی

حکایت: قصّه؛ داستان

خانمان: خانه و آنچه در آن است؛ محل زندگی

خدای‌ترس: پرهیزکار؛ آن که به سبب ترس از خدا از کارهای زشت و گناه دوری می‌کند.

خصم: دشمن

خلاصی: نجات؛ رهایی

دربند: اسیر؛ گرفتار؛ زندانی

درمانده: بیچاره و عاجز

درمانی: درمانده و بیچاره شوی.

دعوی: ادّعا؛ نزاع

رحیم‌دل: مهربان؛ نازک‌دل؛ دلسوز

رهسپار: راهی؛ عازم (رهسپار نمودن: روانه کردن؛ راهی کردن)

زادن: زاییدن؛ به دنیا آوردن

زمان مده: مهلت نده؛ فرصت نده.

شریعت: دین؛ مذهب؛ شرع

شعله‌ور: دارای شعله و در حال سوختن؛ سوزان

شفقت: دلسوزی؛ مهربانی

صِدق: راستی؛ درستی

طریق حزم را فرو گذاشتن: شیوه‌ی احتیاط و دوراندیشی را رها کردن

عداوت: دشمنی؛ خصومت

غدّار: حیله‌گر؛ مکّار

غرور: در این درس به معنای «مکر و فریب» است.

فربه: چاق

گنجیدن: جا گرفتن چیزی در چیزی یا جایی

گواه: شاهد؛ دلیل؛ برهان

مروّت: جوانمردی؛ مردانگی

مغرور: متکبّر؛ در این درس به معنای فریب خوردن است.

مکافات: مجازات؛ کیفر

موضع: محل؛ مکان

نظاره کردن: نگاه کردن؛ تماشا کردن

هر آینه: بدون شک؛ یقیناً



نکته‌ها

اسم +	نسبت (ی)	+جمع (ان)		
کاروان	+ ی	+ ان	= کاروانیان	: یعنی اهل کاروان
آدم	+ ی	+ ان	= آدمیان	: یعنی آدم‌ها
ایران	+ ی	+ ان	= ایرانیان	: اهل ایران، مردم ایران
بازار	+ ی	+ ان	= بازاریان	:
مسیح	+ ی	+ ان	= مسیحیان	:



بیشتربدانیم

شیطان دشمن انسان:

ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید؟ که او برای شما دشمن آشکاری است.[1]

پناه بردن به خدا از شرّ شیطان:

و هرگاه وسوسه‌ای از شیطان به تو برسد، به خدا پناه ببر که او شنونده و داناست. پرهیزکاران هنگامی‌که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر) او می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.[2]

میزان و اندازه‌ی قدرت و حدّ سُلطه‌ی شیطان:

و شیطان هنگامی که کاری تمام می‌شود، می‌گوید: «خداوند به شما وعده‌ی حق داد و من به شما وعده‌ی باطل دادم و تخلّف کردم؛ من بر شما تسلّطی نداشتم جز اینکه

---

۱. سوره‌ی یس/ آیه ۶۰.

۲. سوره‌ی اعراف / آیه ۲۰۰ ـ ۲۰۱.

دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابراین مرا سرزنش نکنید، خود را ملامت و سرزنش کنید. نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من.»[۱]

خوشحالی شیطان:

رسول اکرمﷺ فرموده است: «شیطان از گناهان شما خشنود می‌شود؛ هرچند آن گناهان، صغیره باشند.»[۲]

به خاک مالیدن بینی شیطان:

امام دوازدهم حضرت مهدی‌ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌فرمایند:

«هیچ‌چیزی مانند «نماز» بینی شیطان را به خاک نمی‌ساید؛ پس نماز بگزار و بینی شیطان را به خاک بمالان!»



۱. سوره‌ی ابراهیم / آیه ۳۲.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۸۹.





ای شهید

ای زنده‌ی همیشه‌ی تاریخ، ای شـهید! ای مشعل هـدایت و ای مظهـر امیـد!

ای آن که قطره قطره‌ی خون تو در مصاف صد جوی و رود و سیل خروشان بیافریـد

ای آن که دست سعی تو در پهنـه‌ی نبـرد بس پرده‌های مکر و فریـب و ریـا دریـد

ای مظهر فضـیلت و تقـوا، درخـتِ داد! از خون پاک توست که سر بر فلـک کشـید

ارزانی تو بـاد شـهادت، از آنکـه حـق این جامه را بـه قامـت آزادگـان بُریـد

ای سرخ‌رویِ هر دو جهان، ای شـهید حـق! بنگر چه لاله‌ها که ز خاک تو بر دمیـد!

ای پرچم رسـالت پیغمبـران بـه دوش ای از دیار فتح و ظفر داده صـد نویـد

ای قهـر انقلابـی تـو همچـو آذرخـش آتـش زده بـه خـرمن اهـریمن پلیـد

ما را چه جای سوگ بُوَد ای شهید حق! زان رو که هست مردن تـو، زادنـی جدیـد

شایسته، ملّتی که بنازد به مرگ سـرخ بایسته، امّتی که به عـالم بُـوَد شـهید

تُراب مفیدی، شاعر معاصر



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آذرخش: برق آسمان؛ صاعقه

ارزانی تو باد: شایسته و سزاوار تو باشد.

امّت: گروهی از مردم که یک هدف دارند ۲. مجموع پیروان یک دین

اهریمن: شیطان

بایسته: شایسته؛ سزاوار

بردمیدن: روییدن؛ سبز شدن

پلید: بدذات؛ بدجنس؛ ناپاک

پهنه: محلی مربوط به یک فعالیّت یا عمل‌خاص؛ میدان؛ عرصه

خرمن: ۱. محصول درو شده‌ی کشاورزی مثل گندم که روی هم جمع شده ۲. توده و مقدار انبوهی از هر چیز

خروشان: پرتلاطم و پر سروصدا

داد: عدل؛ انصاف

دریدن: پاره کردن؛ چاک دادن؛ شکافتن

دیار: سرزمین؛ کشور

رسالت: ۱. پیامبری؛ نبوت ۲. وظیفه یا مسئولیّتی که بر عهده‌ی کسی یا چیزی است

ریا: ۱. خود را پاک و خوب نشان دادن ۲. تظاهر و دورویی

زادنی جدید: تولّدی دوباره

سوگ: مصیبت؛ ماتم؛ عزا

ظفر: پیروزی؛ فتح ؛ نصرت

فلک: آسمان

قامت: قد

مرگ سرخ: کنایه از شهادت در راه خدا

مشعل: وسیله‌ای با دسته‌ی چوبی یا فلزی که بر سر آن مواد آتش‌گیر قرار می‌دهند و آن را روشن می‌کنند.

مَصاف: ۱. جنگ ۲. میدان نبرد

مظهر: محلّ ظهور

نازیدن: افتخار کردن؛ مباهات کردن

نوید: ۱. خبر خوش؛ مژده ۲. سخن امیدوارکننده

وَی: مخفّف وَ اِی



نکته‌ها

نکته‌ی (۱)

در کتاب ششم با معنای تشبیه آشنا شدید؛ هم اکنون بـا بخـش دیگـری از ویژگـی‌هـای تشبیه آشنا می‌شوید:

در تشبیه چهار رکن وجود دارد:

۱. مشبّه: چیزی یا کسی که آن را مانند می‌کنند.

۲. مشبّهٌ به: چیزی یا کسی که به آن مانند می‌کنند.

۳. ادات تشبیه: کلمه‌ای که با آن پیوند شباهت را برقرار می‌کنند.

٤. وجه شبه: ویژگی مشترکی که بین مشبّه و مشبّهٌ به وجود دارد.

در تشبیه می‌توان ادات تشبیه و وجه شبه را حذف کرد که در ایـن صـورت تشـبیه ارزش بیشتری خواهد داشت.

مثال ۱:

ای مظهر فضیلت و تقوا، درختِ داد   از خون پاک توست که سر بر فلک کشید

(درخت: مشبهٌ به — داد: مشبه)

شاعر، داد (عدالت) را به درخت مانند کرده است.

مثال ۲:

ای قهر انقلابی تو همچو آذرخش   آتش زده به خرمن اهریمن پلید

(قهر انقلابی: مشبّه — همچو: ادات تشبیه — آذرخش: مشبّهٌ به — آتش زده: وجه شبه)

مثال ۳:

بلم، آرام چون قویی سبک‌بار   به‌نرمی بر سر کارون همی‌رفت

قایقی را در نظر بگیرید که به آرامی بر روی رودی روان است. آیا می‌توانید برای این قایق کوچک، همانندی خیالی بیابید که «آرام رفتن» آن را به‌خوبی نشان دهد؟

ممکن است چیزهای زیادی به ذهن شما برسد؛ امّا شاعر از مجموعه‌ی آنها، «قو» را برگزیده است؛ چرا که یکی از آشکارترین صفات این پرنده‌ی زیبا، آرام شنا کردن و آرامش او بر سطح آب است. این شباهت پیوندی است که شاعر میان «بلم» و «قو» ایجاد کرده و آن را با واژه‌ی «چون» نشان داده است. در این تصویر خیالی «بلم» را «مشبّه» می‌خوانیم؛ زیرا به «قو» مانند شده است.

«قو» را «مشبّهٌ به» می‌گوییم؛ زیرا «بلم» به آن «تشبیه» شده است.

«وجه شبه» آرام رفتن بر روی آب است و واژه‌ی «چون»، «ادات تشبیه» می‌باشد.

لطفاً بگویید در این جمله چه چیزی به چه چیزهایی تشبیه شده است و «وجه شبه» آن را نیز بیان کنید. دانا چو طبله‌ی عطار است خاموش و هنرنمای (گلستان سعدی)

نکته‌ی (۲)

استعاره: استعاره در حقیقت همان تشبیه است. منتهی تشبیهی که فقط یک رکن دارد. مشبّه یا مشبّهٌ به؛ مثلاً در بیت:

ارزانی تو باد شهادت از آنکه حق   این جامه را به قامت آزادگان برید

منظور شاعر از «جامه»، همان «شهادت» است. در حقیقت، او ابتدا «شهادت» را به «جامه»ای (لباسی) مانند کرده، امّا از ارکان تشبیه فقط مشبّهٌ به را که همان «جامه» است، ذکر کرده:

این جامه‌ی شهادت را

مشبّهٌ به   مشبّهٌ (محذوف)

بیشتربدانیم

«کلام نور»

قالَ اللهُ تَعالی:

«وَ لاتَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللهِ أمواتاً، بَلْ أحیاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقونَ»؛[1]

گمان نکنید آنانی که در راه خدا کشته شدند، مرده‌اند؛ بلکه آنها زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند.(از نعمت‌های او بهره‌مند می‌شوند)

پیامبر اعظم صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«هیچ قطره‌ای در نزد خدا، از قطره‌ی خونی که در راه خدا ریخته شود، بهتر نیست.»

امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«خدا شهدا را در قیامت، با عظمت و نورانیّتی وارد می‌کند که اگر پیامبران از مقابل آنها عبور کنند و سواره باشند، به احترامشان پیاده شوند.»

امام خمینی رحمه الله فرمود:

«شهادت» هدیه‌ای است از جانب خدای تبارک و تعالی برای کسانی‌که لایق هستند.



۱. آل‌عمران / ۱۶۹.



اغتنام زندگی

مردگان، تمنّا می‌کنند که کاش زنده می‌بودیم و در راه خدا کار می‌کردیم؛ اکنون که شما زنده‌اید، زندگی را مغتنم شمرید و کاری کنید!

خستگان، تمنّا می‌کنند که کاش تندرست می‌بودیم و بدین خاطر، از خدا خشنود می‌بودیم و برای زواید، خود را رنجه نمی‌داشتیم؛ اکنون شما تندرستید. آن وعده که ایشان می‌کنند، به‌جا آورید و از پی فضولات عیش و بود و نبود آن، غصّه مخورید.

بارها هر یک از شما خسته شده، با خود گفته‌اید: «اگر مرا تنی درست و سالم باشد، نان جُوی خورَم و دیگر از من خوشحال‌تر کسی نباشد»؛ اینک، این، آن تنِ درست و نان گندم! از شما خوشدل‌تر، کس باید که نباشد!

ای برادران! کار جهان یکسان نمی‌باشد و حال آدمی بر یک نهج نمی‌ماند؛ باید پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمرد:

زندگانی را پیش از مرگ؛

تندرستی را پیش از خستگی؛

جوانی را پیش از پیری؛

توانگری را پیش از تنگدستی؛

فراغ را پیش از شغل.

هر کس که این پنج نعمت از دست داد و از آنها بهره نبرد، وای بر او! چون، دور بگردد و حال، دگرگون شود و این نعمت‌ها از وی سلب کنند.

چون توانستم ندانستم، چه سود؟ چون بدانستم، توانستن نبود!

ای برادران! خلیفه‌ای بود که صندوقچه‌ای پر از جواهر، پیش خود بنهاده بود بر لب بحر و یک یک گوهرها در آب می‌انداخت و می‌گفت: «اَعْجَبَنِی القُلُب»؛ یعنی چه خوش است قُلُب قُلُب‌ها!

به خوشیِ آن آواز، جواهر گران‌قیمت در آب می‌ریخت!

آن خلیفه، تمثیل است برای آدمی و جواهر، ساعات عمر اوست که در بحر عدم می‌اندازد برای حظّی اندک که لذّت‌های ناپایدار دنیاست.

هر نَفَس ز انفاسِ عمرت گوهری است آن نفس سوی خدایَت رهبری است

پس، هر دم که ضایع شد، استدراک آن مُحال است و سرّ خاصّی که در آن دم بود، دیگر باز نمی‌توان یافت! «زمان را قضا نیست»! دریغ از چنین گوهر نفیسی که چنین به هیچ از دست می‌رود!

عزیزان! دریابید خود را که حیف از این نازنین عمر که چنین ضایع از دست برود و گِرویی از وی نگیرید! دریابید! دریابید!



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

استدراک: فهمیدن؛ جبران نمودن

انفاس: نَفَس‌ها

بازیافتن: دوباره به دست آوردن؛ دوباره پیدا کردن

بحر عدم: دریای نیستی

بگردد: در این درس یعنی می‌گردد؛ دگرگون می‌شود

بنهاده بود: قرار داده بود؛ گذاشته بود

تمنّا کردن: آرزو کردن

تنِ درست: جسمِ سالم

توانگری: ثروتمند بودن؛ دارا بودن؛ توانا بودن؛ قوی بودن

جواهر: هر یک از سنگ‌های قیمتی و گران‌بها مانند: الماس، یاقوت، زمرّد، برلیان و...

حظّ: بهره؛ نصیب

خستگان: کسانی که به هر دلیل توانایی و قدرتشان از دست رفته؛ در این درس یعنی افراد مریض و دردمند

خوشدل: راضی و خشنود؛ شاد؛ خوشحال

دریغ: حیف؛ کلمه‌ای که در هنگام افسوس به کار می‌برند؛ دریغا

دَم: زمانی کوتاه به اندازه‌ی یک بار نفس کشیدن؛ لحظه‌ی کوتاه

دور: روزگار

زمان را قضا نیست: زمان، جبران‌پذیر نیست؛ زمانِ گذشته را نمی‌توان برگرداند.

زواید: (جمع زایده) چیزهای اضافی و زیادی؛ در اینجا به معنای کارهای غیرلازم و غیرضروری است.

سلب کردن: محروم کردن؛ بی‌بهره کردن

سوی خدایت رهبری است: در رسیدن به خدا برای تو یک رهبر و هدایت‌کننده است.

صندوقچه: صندوق کوچک



ضایع: تباه؛ تلف

فراغ: آسایش؛ آسودگی

فضولات: چیزهای زائد و اضافی

گِرو: رهن؛ چیزی که نزد کسی بگذارند و در حدود ارزش آن پول قرض کنند، به شرطی که هرگاه پول را آوردند، آن چیز را بگیرند.

گوهر نفیس: سنگ گران‌بها و قیمتی

مُحال: غیرممکن؛ ناشدنی

ناپایدار: آنچه ادامه ندارد؛ بی‌دوام؛ غیردائم

نهج: راه آشکار و روشن



نکته‌ها

به معنی واژه‌های زیر توجّه کنید.

دور = **روزگار :** از فرصت‌ها خوب استفاده باید کرد و اِلّا دور بگردد و پشیمانی سود نرساند.

دور ≠ نزدیک: در آینده‌ای نه چندان دور، مستضعفان بر مستکبران پیروز خواهند شد.

بار = **چیزی که وزن دارد یا باعث فشار و سنگینی شود.** بار این کامیون میوه است.

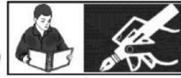
کمرش زیر بار گناه خم شده.

بار = **مرتبه:** این بار نیز خدا مکر و حیله‌ی آنها را به خودشان بازگردانید.

دَمْ = **نزدیک** = **درآستانه:** کتاب‌های درسی باید دم دست باشند.

دَمْ = **نَفَس:** هر دم از عمر گران‌بها که بگذرد بازنگردد.

*** لازم به ذکر است واژه «دم» فقط در محاورات و گفت‌وگوهای روزمره کاربرد دارد.**



بیشتر بدانیم

«توشه برگیریم»

نقل می‌کنند: روزی ابوذر﵀ کنار خانه‌ی کعبه ایستاده و گفت: «مردم! هر که اراده‌ی سفر کند، ناچار توشه‌ی لازم را تهیّه نماید؛ شما دوست ندارید برای سفر آخرت، توشه‌ای فراهم کنید.» مردی به پای خاست و گفت: «ما را راهنمایی و ارشاد کن.»

ابوذر﵀ گفت:

«برای ذخیره‌ی قیامت و رهایی از عذاب آن در شدّت گرما، روزه بگیر و برای رفع مشکلات هولناک آن، حجّ خانه‌ی خدا به‌جا آور. برای دوری از وحشت و هراسِ تاریکیِ قبر در تاریکی شب، نمازگزار. سخن گفتن در راه خیر و دم فروبستن از گفتار شرّ هم چون صدقه‌ای است که به مستمند دهی. اگر خواهی از خطر روز سخت و دشوار قیامت رهایی یابی، مالت را دو نیمه کن: نیمی صرف خانواده و نیمی دیگر را ذخیره‌ی آخرتت کن که اگر غیر از این کنی، زیان بینی و سود نبری. سخن را نیز دو نیمه کن: یکی آنکه در راه کسب حلال گویی و دیگر آنکه در طریق آخرت گویی و غیر از این، ضرر دارد و نفعی نرساند. در دو مجلس بیشتر منشین: یکی در طلب روزی، دیگری درباره‌ی آخرت و سومی برایت فایده‌ای نخواهد داشت. دنیا را ساعتی بدان میان گذشته و آینده، گذشته که از دست رفته و آینده شاید بدست نیاید. پس اکنون هنگام عمل است.»





مشارطه، مراقبه و محاسبه

از اموری که لازم است از برای مجاهد «مشارطه، مراقبه و محاسبه» است. «مشارطه» آن است که در اوّل روز، با خود مثلاً شرط کند که امروز برخلاف فرمودهی خداوند تبارک و تعالی رفتار نکند و معلوم است که یک روز خلاف نکردن، امری است خیلی سهل و انسان می‌تواند به‌آسانی از عهده برآید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما و ببین چقدر سهل است. ممکن است شیطان و جنود آن ملعون، بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند؛ ولی این، از«تلبیسات» آن ملعون است. او را از روی واقع و [از تهِ] قلب، لعن کن و اوهام باطله را از قلب بیرون کن و یک روز تجربه کن؛ آن‌وقت تصدیق خواهی کرد.

پس از این مشارطه، باید وارد «مراقبه» شوی و آن، چنان است که در تمام مدّت شرط، متوجّه عمل به آن باشی و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن، و اگر خدای نخواسته در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرمودهی خداست، بدان که این، از شیطان و جنود اوست که می‌خواهند تو را از شرطی که کردی، بازدارند. به آنها لعنت کن و از شرّ آنها به خداوند پناه ببر و آن خیال باطل از دل بیرون نما و به شیطان بگو که من یک امروز با خود

شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم. ولی‌نعمتِ من، سال‌های دراز است به من نعمت داده، صحّت و سلامت و امنیّت، مرحمت فرموده و لطف‌هایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم، از عُهده‌ی یکی از آنها برنمی‌آیم. سزاوار نیست یک شرط جزئی را وفا نکنم. امید است ان‌شاءالله شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان، غالب آید و این «مراقبه» با هیچ‌یک از کارهای تو از قبیل کسب و سفر و تحصیل و غیر[آن]، منافات ندارد. به همین حال باش تا شب که موقع «محاسبه» است و آن، عبارت است از اینکه حساب نفْس را بکشی در این شرطی که با خدایِ خود کردی که آیا به‌جا آوردی و با ولی‌نعمت خود در این معامله‌ی جزئی خیانت نکردی؟

اگر درست وفا کردی، شکرِ خدا کن در این توفیق و بدان که یک قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی و خداوند اِنْشاءَالله تو را راهنمایی می‌کند در پیشرفت امور دنیا و آخرت و کار فردا آسان‌تر خواهد شد. چندی به این عمل مواظبت کن؛ امید است «ملکه» گردد از برای تو؛ به‌طوری‌که از برای تو، کار خیلی سهل و آسان شود.

چهل حدیث، حضرت امام خمینی



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

از عهده برآمدن: کاری را به‌خوبی انجام دادن

از کسی حساب کشیدن: به حساب اعمال کسی رسیدگی کردن؛ از او بازخواست کردن و توضیح خواستن

اوهام: (جمع وهم) خیالات؛ تصوّرات؛ وهم‌ها

پناه بردن: برای دوری از آسیب و خطر از جایی به جایی رفتن و یا به منظور دوری از ضرر یا خطری به نزد کسی رفتن.

تصدیق: تأیید

تلبیسات: (جمع تلبیس) مکر؛ حیله به کار بردن؛ حقیقت را پنهان کردن

توفیق: موفّقیّت؛ کامیابی

جنود: (جمع جُند) سربازان؛ لشکریان؛ سپاهیان

چندی: مدّتی؛ زمانی

حساب نفْس را کشیدن: به حساب نفْس رسیدگی کردن

خلاف: ضد؛ مخالفت

خیانت کردن: انجام دادن عملی برخلاف قانون

شرّ: آنچه موجب زیان، فساد و آزار شود ≠ خیر

طرد شدن: رانده شدن، دور شدن

عازم شدن: قصد کردن؛ حرکت کردن برای رفتن به جایی یا رسیدن به چیزی

غالب: پیروز؛ مسلّط؛ چیره (غالب آید: پیروز شود.)

لعن: لعنت؛ نفرین؛ درخواست دوری از رحمت خداوند برای کسی که کار بسیار بدی را انجام داده است.

مجاهد: در این درس مقصود کسی است که با هوایِ نفْس خود پیکار می‌کند؛ کسی‌که در راه رسیدن به رضای خداوند کوشش می‌کند.

محاسبه: حساب کردن؛ به حساب کسی رسیدگی کردن

مراقبه: مراقبت؛ مواظبت؛ دقّت و توجّه داشتن به چیزی

مشارطه: شرط بستن؛ شرط کردن

معاصی: (جمع معصیت) گناهان

ملزم: کسی که انجام کاری یا پذیرفتن امری برای او واجب شده است؛ متعهّد؛ مجبور

ملعون: آن که مورد لعن و نفرین قرار می‌گیرد؛ لعنت‌شده

مَلَکِه: صفت نفسانی که قابل تغییر نباشد.

منافات: خلاف بودن؛ ناسازگاری و تضاد

ولی‌نعمت: صاحب‌نعمت؛ کسی که بر دیگری حق بزرگی داشته باشد.



نکته‌ها

لطفاً به جمله‌های زیر توجّه کنید:

الف) اطّلاعات دوستم احمد درباره‌ی ایران زیاد است.

ب) انتخابات در ایران در روزجمعه برگزار می‌شود.

ج) شهادت مردم فلسطین، احساسات ما را جریحه‌دار کرد.

د) دشمنان اسلام با تبلیغات مسموم خود، جوانان را منحرف می‌کنند.

اگر به کلمه‌های اطّلاعات، انتخابات، احساسات و تبلیغات دقّت کنید، متوجّه می‌شوید که بعضی از جمع‌های عربی که با «ات» می‌آیند آن‌گونه مشهور شده‌اند که اگر بخواهیم آنها را با «ها» یا «ان» فارسی جمع ببندیم نامناسب است.

حالا شما هم چند نمونه مانند این کلمه‌ها را در کلاس بگویید.



بیشتر بدانیم

«وسوسه‌های شیطانی»

امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

شیطان بر هیچ مؤمنی نمی‌گذرد مگر آنکه وسوسه‌ای را در روانش پدید می‌آورد؛ در این هنگام باید دو رکعت نماز بگذارد و به خدا پناه ببرد.[1]

نقل می‌کنند: شخصی نزد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و عرض کرد: «یا رسول‌الله! هلاک و نابود شدم.»

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «می‌خواهی بگویم که چرا هلاک شدی؟! قضیّه این است که شیطان آمد، تو را وسوسه نمود و به تو گفت: چه کسی تو را خلق کرده؟ گفتی: خدا؛ گفت: خدا را چه کسی آفریده؟ درماندی و نتوانستی جوابش را بگویی» گفت: «بله، یا رسول‌الله! شک کردم و برای من وسوسه پیش آمد.» حضرت فرمودند: «اینها وسوسه است و ایمانت از بین نرفته است. هرگاه چنین وسوسه‌هایی برایت پیش آید، بی‌تفاوت باش و بگو «لااله اِلا الله»؛ خدایی جز خدای یگانه نیست.»

از این روایت به‌خوبی استفاده می‌شود که کلمه‌ی «لااِله اِلا اللّه» برای رفع وسوسه‌ها، اضطراب‌ها، دلهره‌ها، نگرانی‌ها و بالاخره برای تسلّط بر شیطان درون و شیطان برون، شیطان نفس، شیطان‌های جنّی و انسی بسیار مؤثّر است. چه خوب است زبانمان را به جای گفتن سخنان کم‌فایده یا بی‌فایده به گفتن ذکر «لااله اِلا الله» مشغول کنیم!



---

۱. مستدرک الوسائل، ج ٦، ص ٣٨٣.





در بیابـان آن یکـی مـی‌رفـت فـرد — شیرِ مستی دیـد، او را حملـه کـرد

آن جـوان بگریخـت از شـیر عَـرین — با دلی صد بـیم و وحشـت از قـرین

رشــته‌ی امّیــد او بگســیخته — دیــد در چــاهی رَســن آویختــه

آن رسـن بگرفـت و انـدر چـاه شـد — تا لـبِ چَـه، شـیرش از همـراه شـد

بر سـر چـه شـیر نـر بنشسـت و او — قطـره‌آسـا انـدر آن چـه شـد فـرو

نیم‌راهِ چَـه، چـو طـی کـرد آن پسـر — بــر نشــیبِ چــاه، افتــادش نظــر

اژدهــایی دیــد بگشــوده دهــان — منتظـر، تـا طعمـه سـازد آن جـوان

هوشش از سر رفت و رنگ از رخ پرید — خـون دل از دیـده‌اش بـر رخ دویـد

ناگهــانَش آمــد آوازی بــه گــوش — سوی بالا دید و دید آنجـا دو مـوش

ریســمان را مــی‌بریدنــد ای وَدود! — رشـته‌ی عمـرش همـی بُرّنـد زود

آه! تــا بینــی رســن بگســیخته — خـون ایـن بیچـاره در چـه ریختـه

آه! تــا بینــی فُتَــد در قعــر چــاه — طعمــه گــردد اژدهــا را ، آه! آه!

چون‌که دیـد آن مـاجرا را آن جـوان — ماند مسکین، زار و حیـران در میـان

در میــــان چَــــه، نگـــون آویختــــه	جای اشک از دیده‌هـا خـون ریختـه
دیــد ناگــه خیــل زنبــور عســل	در کمرگــاه چَــه ایشــان را محــل
انگبینــــی از دهانْشـــان ریختــــه	انگبـین بــا خــاک و زهــر آمیختــه
شد بـه آن خـاک عسل‌آلـوده شـاد	اژدها و موش و شـیرش شـد زِ یـاد
شد فراموشش که اندر چـاه چیسـت	لب گشـوده منتظـر از بهـر کیسـت
یـا چـرا آن شـیر بـا صـد اهتمـام	پهن کرده بر رسـن، بگشـوده کـام؟
آن رسن بگرفت با یک دست خـویش	دست دیگر سوی شـهد آورد پـیش
تـا ربـودی لختـی از آن بهـر نـوش	می‌رسیدش بر بدن صد نیش و نـوش

* * *

هست این دنیا چَـه و عمـرت رَسَـن	روز و شب هستند موشان بی‌سـخن
رشــته‌ی عمــر تــو را لیــل و نهــار	پاره سـازد لحظـه لحظـه، تـار تـار
اژدهـا قبـر اسـت و بگشـوده دهـان	منتظــر تــا پــاره گــردد ریســمان
مـرگ باشـد شـیر مسـت پـرغـرور	تا کِشـد جـان تـو را از تـن بـه زور
مـــال دنیـــا انگبـــین و اهـــل آن	جملـه زنبورنـد، نِـیْ گرگـی عیـان

ملا احمد نراقی‌رحمه‌الله، مثنوی طاقدیس



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آمیختن: مخلوط کردن دو یا چند چیز با هم؛ درهم کردن

آویخته: آویزان شده

آه: نفس عمیقی که بر اثر غم، درد، تأسف و مانند آن از سینه برمی‌آید.

از بهر: برای

اژدها: مار بزرگ

انگبین: عسل

چَه: مخفّف «چاه»

حیران: سرگشته؛ مبهوت

خیل: گروه؛ دسته

رخ: چهره؛ صورت؛ روی

رسن: طناب؛ ریسمان

زار: پریشان؛ آشفته؛ با اندوه و ناراحتی

شد زِ یاد: از یادش رفت؛ فراموش کرد؛ فراموشش شد.

شهد: عسل؛ عُصاره و فشرده‌ی گل و میوه

طعمه: خوراک؛ جانوری کوچک که معمولاً جانوری بزرگ‌تر آن را صید می‌کند.

عَرین: بیشه

عیان: واضح؛ آشکار

فرد: در اینجا به معنای به تنهایی؛ تنها؛ شخص؛ کَس

قرین: نزدیک

قطره‌آسا: مانند قطره؛ کوچک و ریز

قعر: پایین‌ترین قسمت یک جای گود؛ تَه؛ ژرفا

کام: در اینجا یعنی دهان

کمرگاه: میانه؛ وسط

گریختن: فرار کردن؛ به سرعت دور شدن

گسیختن: ۱. پاره شدن ۲. پاره کردن

گشودن: باز کردن

مست: ویژگی کسی که بر اثر نوشیدن مشروب الکلی از حال طبیعی خود خارج شده است.

نشیب: سرازیری

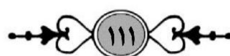
نوش: هر چیز ملایم و ایجادکننده‌ی خوشی و لذّت (معمولاً برای خوردن استفاده می‌شود)

نِیْ: نیست؛ نه

نیش: عضو مخصوصی از بعضی جانوران مانند: مار، عقرب و بعضی از حشرات مثل زنبور و پشه که برای بی‌حس کردن یا کشتن شکار و یا مکیدن خون به کار می‌رود.

وَدود: بسیار مهربان؛ از نام‌ها و صفت‌های خداوند متعال

هوشش از سر رفت: هوشیاری خود را از دست داد؛ در اینجا کنایه از «شدّت ترس و نگرانی» است یعنی بسیار ترسید.





نکته‌ها

به واژه‌های مرکّب زیر توجّه کنید:

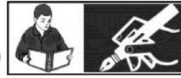
قطره + آسا = قطره‌آسا: مانند قطره

سیل + آسا = سیل‌آسا :

برق + آسا = برق‌آسا :

رعد + آسا = رعدآسا :

همان‌طور که متوجّه شدید پسوند، «آسا» به معنی مانند و مثل می‌آید.



بیشتر بدانیم

«ملا احمد نراقی»

علاّمه «ملا احمد نراقی» در چهاردهم جمادی الثّانی ۱۱۸۵ هـ‌ق در خاندان علم و فضیلت در نراق دیده به جهان گشود. وی دوران نوجوانی و جوانی را در شهر کاشان گذراند و در محضر پدر بزرگوارش محقّق بزرگ، ملا مهدی نراقی به تحصیل دوره‌های مقدّمات، سطح و خارج علوم اسلامی پرداخت. او از همان ابتدا با استعداد قوی و همّت عالی و ذهن توانایی که داشت به‌سرعت مدارج علمی را پشت سر گذاشت و شروع به تدریس کرد. وی از محضر اساتیدی چون آیت‌الله بحرالعلوم استفاده کرد و در سال ۱۲۰۵هـ.ق به درجه‌ی اجتهاد دست یافت؛ سپس همراه پدر بزرگوارش به عتبات عالیات مشرّف شد و مراتب عالی تحصیلات حوزوی را در آنجا گذراند. هنوز بیش از چهار سال از اقامت وی در نجف اشرف نمی‌گذشت که به‌خاطر وفات پدر بزرگوارش به کاشان بازگشت و به جای پدرش مسؤلیّت اداره‌ی حوزه‌ی علمیه، تدریس و خدمت به مردمِ آن سامان را به عهده گرفت. ملا احمد نراقی در بین علمای قرن‌های اخیر از جایگاه خاصّی برخوردار است؛ وی در علوم مختلف مانند: فقه، اصول، حدیث، رجال، درایه، ریاضّیات، نجوم، حکمت، کلام، اخلاق، ادبیّات و شعر سرآمد عالمان زمان خود بوده است.

هوش سرشار، عمق تحقیق، وسعت جست‌وجوگری و عنایات خاصّ الهی، او را در بین دانشمندان شیعه به‌عنوان فقیهی کم‌نظیر، مشهور ساخته است. وی از همان دوران جوانی وظیفه‌ی سنگین مرجعیّت و رهبری مردم کاشان و قسمت‌های وسیعی از ایران را برعهده داشت.

ایشان تألیفات زیادی در علوم مختلف داشته که از آن جمله کتاب بسیار ارزشمند «مِعراجُ السّعادَة» در اخلاق، «مثنوی طاقدیس» در حکایت‌ها و پندهای اخلاقی و کتاب «خزاین» را نام برد.

این ستاره‌ی فروزان علم و اخلاق در ۲۳ ربیع الثّانی سال ۱۲۴۵ هـ.ق در کاشان چشم از جهان فروبست و در نجف اشرف در کنار بارگاه امیرالمؤمنین، حضرت علی به خاک سپرده شد.

درس هجدهم

تناسل و تناسب

جانور، هرچه کوچک‌تر و ناتوان‌تر باشد و قـدرت بـر نگهـداری از فرزنـد را فاقد باشد، تولید مثل وی افزون‌تـر و زایمـانش بیشـتر خواهـد بـود. زاد و ولـد جانوران «تک‌یاخته‌ای» در ظرف چند روز به میلیون‌ها می‌رسد. ملکه‌ی کشـور موریانه باید به‌تنهایی، افراد بسیاری را تولید کند تا همه‌ی کارهای کشـورش را انجام دهند؛ پس روزی ۳۶ هزار تخم می‌گذارد. مَلِکـه‌ی زنبـور عسـل، روزانـه یک هزار تا دو هزار تخم می‌گذارد.

یکی از دانشمندان، چنین تخمین زده است کـه مـوش صـحرایی در یـک سال، هفده بار می‌زاید و هر بار چهار بچّه می‌آورد. این جـانور، دشـمنان بسـیار قوی مانند راسو، روباه، شاهین و جغد دارد.


موریانه


موش

موجود زنده هرچه قوی‌تر باشد و در محافظـت از فرزنـد توانـاتر، زایمـانش کمتر خواهد بود. نهنگ هر دو سال یک بچّه می‌آورد. فیل که عمرش به هفتاد سال می‌رسد، در تمام عمر، چهار یا پنج بچّه، بیشتر نمی‌زاید.

این تناسب معکوس در جانوران، از بدیهیّات دانش به شمار می‌آیـد. اکنـون پرسشی پیش می‌آید:

چرا چنین شده است؟ چرا جانور هرچه ناتوان‌تر باشد، بیشتر می‌زاید و تولید مثل وی افزون‌تر است و چرا جانور هرچه قـوی‌تـر و نیرومنـدتـر باشـد، کمتـر می‌زاید و تولید مثل وی کمتر است؟

جانورِ ناتوان همیشه در خطر نابودی است؛ چون قدرت بر دفاع از جان خود در برابر دشمن را ندارد. پس برای حفظ نسل خود، باید بیشتر تولید مثل کند.

جانور توانا در دفاع از جان خود قدرت دارد؛ پس نیازی به تولید مثل فراوان ندارد؛ چون می‌تواند نسل خود را حفظ کند.

آیا این تناسبِ معکوس در جانوران، نشانه‌ی حکمـت و قـدرت بـی‌پایـان و دانش بی‌انتهای الهی در این جهان نیست؟ آیا جانور ناتوان را آن‌طور آفریدن و جانور توانا را این‌گونه خلق کردن، نشانه‌ی قدرت، حکمت و دانـش آفریننـده‌ی آنها نیست؟



شاهین راسو جُغد روباه



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

افزون‌تر: زیادتر؛ بیشتر

بدیهیّات: (جمع بدیهی) چیزهای کاملاً آشکار و مورد قبول همه

بی‌انتها: بی‌نهایت؛ بی‌پایان

تخمین زدن: تعیین اندازه‌ی چیزی به صورت تقریبی و از روی حدس و گمان

تک‌یاخته‌ای: تک سلّولی

تناسب: هماهنگی چیزی با چیز دیگر؛ مثلاً مناسب بودن لباس با موقعیّت شغل، مکان و فصل

تولید مثل: زائیدن، بچّه آوردن حیوانات و انسان‌ها

جانور: موجود زنده‌ای که با اراده می‌تواند حرکت کند(از جایی به جایی دیگر برود.)

جغد: پرنده‌ای که در شب پرواز می‌کند، گوشت‌خوار، دارای صورت پهن، چشم‌های درشت و منقاری خمیده است.

راسو: جانوری کوچک و وحشی با دست و پاهای کوتاه که هنگام دفاع، بوی ناخوشی از خود خارج می‌کند.

زایمان: عمل زاییدن؛ به دنیا آوردن نوزاد؛ تولید مثل کردن

شاهین: نوعی پرنده‌ی شکاری با دُم بلند و منقاری کوتاه و چنگال‌های قوی(از خانواده‌ی بازها)

فاقد بودن: نداشتن

معکوس: وارونه؛ برعکس؛ خلاف حالت طبیعی

مَلِکه: ۱. پادشاه زن ۲. همسر پادشاه

موریانه: حشره‌ای که در زمین یا داخل چوب‌های خشک لانه می‌سازد و از چوب تغذیه می‌کند.

نگهداری: محافظت؛ حفظ کردن



بیشتربدانیم

«آفرینش، آیاتی از نشانه‌های الهی»

﴿وَ فی خَلْقِکُمْ و ما یَبُثُّ مِن دابَّةٍ آیاتٌ لِقَومٍ یُوقِنونَ﴾؛[1]

در آفرینش شما و آنچه پروردگـار از حیوانـات بـر زمـین منتشـر سـاخته، آیـات و نشانه‌هایی هست برای کسانی‌که به خدا یقین حاصل کنند.

﴿وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الأرْضِ و ما بَثَّ فیهما مِن دابَّةٍ﴾؛[2]

از آیات و نشانه‌های خداست، آفرینش آسمان و زمین و آنچه از حیوانـات در آنهـا منتشر می‌باشد.

مهندسان، پس از گذشت سالیان دراز با زحمت‌هـای فـراوان توانسـته‌انـد ماشـین‌هـا، قطارها و هواپیماهایی با سرعت چند صد کیلومتر در ساعت بسازند. در حالی که زمـین بـا تمام کوه‌ها، انسان‌ها و ... با سرعتی بیش از ۱۰۴ هزار کیلومتر در ساعت به دور خورشـید در حرکت است. یک کارشناس رادار (دانپینگ) اخیراً دسـتگاهی را اختـراع کـرده کـه بـه «سرعت رادار» معروف است. او با این دستگاه سـرعت سـیر پرنـدگان را انـدازه گرفتـه و معلوم کرده که سرعت پرواز مرغابیِ وحشی، نود کیلـومتر و کبـک تـا هفتـاد کیلـومتر در ساعت است.

ایشان می‌گوید که تندروترین پرنده‌ی دنیا، مرغی است شبیه پرستو کـه سـرعتش بـه سیصد کیلومتر در ساعت می‌رسد.

بسیاری از مخلوقات، چشم‌های نیرومندی دارند. عقاب از فاصله‌ی هزار پایی می‌توانـد خرگوشی را که در چمن‌های زیر پایش حرکت می‌کند، ببیند.

جغد، در تاریکی کامل شب، بدون کوچک‌ترین خطا یا ناراحتی پرواز می‌کند. خرگوش،

---

۱. سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ٤.

۲. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۹.

چشمان برآمده‌ای دارد و می‌تواند از اتّفاقاتی که در پشت سرش می‌گذرد باخبر شود.

یکی از دانشمندان (به نام مولنج) تشخیص داده که پروانه‌ها با پای خود طعم و مزه‌ی اشیا را تشخیص می‌دهند و جالب اینکه با هر یک از پاهای خود طعم خاصیّ را تشخیص می‌دهند.[۱] دانشمندان کشف کرده‌اند که پای پروانه‌ها برای احساس مزه‌ی مثلاً آب سیب، دویست برابر، حسّاس‌تر از زبان انسان است.

جملـــه‌ی ذرّات عـــالم در نهـــان　　بـا تـو مـی‌گوینـد روزان و شـبان

مـا سـمیعیم و بصـیریم و هُشـیم　　بـا شـما نامحرمـان مـا خامُشـیم

شعر از مثنوی مولوی



۱. موریس مترلینک، کتاب مورچگان.

درس نوزدهم

روح‌الله(۱)

روزی که به دنیا آمد، هیچ‌کس فکر نمی‌کرد که او سال‌ها بعد، مسیر تاریخ ایران و اسلام را عوض خواهدکرد و میلیون‌ها انسان مظلوم جهان، نامش را یکصدا فریاد خواهند زد. ولادتش با سالروز میلاد نجیب‌ترین بانوی عالم، حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام همزمان بود. او را «روح‌الله» نامیدند تا بعدها نام بلند «**روح‌الله موسوی خمینی**» لرزه بر اندام مستکبران و ستمگران اندازد. پدرش سیّد مصطفی، یک روحانی مشهور و شجاع در شهر خمین بود، مردم او را دوست داشتند؛ چرا که هم عالِم بود و هم دلاور. چند ماهی از تولّد روح‌الله نگذشته بود که پدر بزرگوارش به دست مزدوران حکومت به شهادت رسید و او چون جدّ بزرگوارش، حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله در کودکی طعم تلخ یتیمی را چشید. سال‌ها بعد که روح‌الله بزرگ شد، وی را به مدرسه فرستادند و در هفت‌سالگی توانست قرائت قرآن را فراگیرد و آن را ختم کند. قبل از پانزده‌سالگی، تحصیلات فارسی آن روز را به پایان رساند؛ و تا نوزده‌سالگی به فراگیری ادبیّات عرب پرداخت.

در این زمان او نیازمند آسمانی وسیع برای پرواز بود. «اراک» در آن زمان یکی از مراکز مهم آموزش علوم دینی به شمار می‌آمد و «آیت‌الله شیخ

عبدالکریم حائری» که از علمای بزرگ بود، در آنجا تدریس می‌کرد؛ بنابراین روح‌الله این شهر را برای ادامه‌ی تحصیل انتخاب کرد.

پس از هجرت آیت‌الله حائری به قم، روح‌الله نیز به همراه استاد خود راهی آنجا شد تا هم در جوار بارگاه حضرت معصومه علیها السلام باشد و هم از وجود استاد بزرگوار خود بهره‌ی بیشتری ببرد.

او در تمام دوران جوانی، کوشش خود را برای آموختن به کار می‌بُرد و تا نیمه‌های شب بیدار می‌ماند و مطالعه می‌کرد. ایشان همچنین از جوانی به سحرخیزی، تهجّد و راز و نیازهای شبانه اهتمام داشت و می‌توان گفت که هیچ‌گاه پیش از طلوع آفتاب، در خواب نبود.



روح‌الله در محضر استاد خود، آیت‌الله حائری، پایه‌های علمی خود را تحکیم و تکمیل کرده و در زُمره‌ی نوابغ علمی قرار گرفت، ایشان در سن ۳۶ سالگی به درجه‌ی اجتهاد دست یافت و در علوم هیئت، فلسفه، حکمت و عرفان نیز دارای مهارتی ویژه گردید و به تدریس فقه، فلسفه، اخلاق و عرفان مشغول شد.

امام خمینی رحمه الله در کنار درس و تدریس با حکومت ظالم و زورگوی «رضاشاه پهلوی» مبارزه کرد و پس از برکناری این شاه ستمگر در مقابل سیاست‌های ضدّ مردمیِ فرزندش «محمّدرضا شاه» نیز محکم ایستاد و باعث عصبانیت شاه و اربابانش گردید.

سخنرانی‌ها و افشاگری‌های امام رحمه الله به‌ویژه در عاشورای ۱۳۴۲ درباره‌ی

لایحه‌ی «کاپیتولاسیون»، شـاه و اربابـان آمریکـایی‌اش را عصـبانی‌تـر کـرد؛ به‌همین سبب، امام شبانه دستگیر و در ۱۳ آبان همان سال از ایران به ترکیه و



سپس به نجف اشرف تبعید شد. امام خمینی بـا تحمّـل سـختی‌هـای زیـاد در نجف، همچنان حرکت جوشان انقلاب را هدایت و رهبری می‌کـرد. ایشـان در آنجا مشغول تدریس شد و درس نظریّه‌ی اسلام دربـاره‌ی حکومـت را بـه نـام «ولایت فقیه» شروع کرد.

در سال ۱۳۵۶ پسر بزرگش، حاج آقا مصطفی که یکـی از شخصـیّت‌هـای بزرگ علمی بود به طرز مشکوکی به شهادت رسید. این شهادت نقطه‌ی شروع دوباره‌ی قیام مردمی علیه شاه بود.

در سال ۱۳۵۷ در پی مخالفت دولت عراق بـا فعّالیّـت‌هـای انقلابـی امـام، ایشان تصمیم گرفت به کویت برود؛ امّا با اقامت ایشان در آنجا موافقـت نشـد. به همین خاطر امام به فرانسه رفت؛ محلّ سکونت امام در فرانسه، روستایی بـه نام «نوفل‌لوشاتو» بود که از همان‌جـا انقـلاب و مـردم را رهبـری مـی‌کـرد و پیام‌های خود را برای ملّت مبارز ایران می‌فرستاد.

سرانجام امام در روز دوازدهم بهمن ماه ۱۳۵۷ پس از پانزده سـال دوری از وطن، در حالی‌که میلیون‌ها نفر از ملّت قهرمان ایران به استقبالش آمده بودنـد، به میهن خویش بازگشت و ایران را غرق در شادی و نشاط کرد.





کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

بارگاه: ۱. درگاه؛ دربار ۲. مقبره‌ی امامان و بزرگان دین؛در اینجا به معنی «حرم و محل دفن» است.

به طرز مشکوک: انجام کار به شیوه و شکلی که ایجاد شک کند یا شک برانگیز باشد (مشکوک: ویژگی کسی که یا آنچه درباره‌ی او یا آن شک کنند.)

تهجّد: ۱. شب‌زنده‌داری ۲. عمل عبادی به‌ویژه نمازهای بعد از نیمه شب

جوار: کنار؛ همسایگی؛ مجاورت

در پی: به دنبال؛ بعد از

زمره: گروه؛ دسته؛ جماعت

علم هیئت: علم ستاره‌شناسی؛ علم نجوم

کاپیتولاسیون: حقّی که به اتباع خارجی بعضی از کشورها می‌دهند که در صورت انجام جرم، در دادگاه کشور میزبان محاکمه نشوند، بلکه در دادگاه‌های کشور خود محاکمه شوند.

لایحه: قانونی که به‌وسیله‌ی دولت به مجلس پیشنهاد می‌شود.

لرزه انداختن: ترس و وحشت ایجاد کردن؛ به شدّت ترساندن

مسیر: راه

نوابغ: (جمع نابغه) کسی‌که از هوش و خلّاقیّت بسیار زیادی برخوردار است.



نکته‌ها

لطفاً توجّه کنید:

بزرگ + **وار** = **بزرگوار:** دارای خصلت‌های پسندیده، شریف و جوانمرد.

امید + **وار** = **امیدوار:** کسی که امید دارد، دلگرم ≠ ناامید

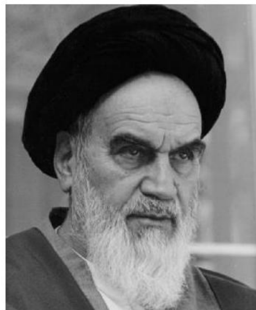
سوگ + **وار** = **سوگوار:** کسی که عزادار است.

عیال + **وار** = **عیال‌وار:** کسی که افراد خانواده یا افراد تحت تکفّل او زیاد است.

«وار» به صورت پسوندی می‌آید و به معنی «صاحب و دارای» است.



بیشتربدانیم



توصیه‌هایی از امام خمینی

اینجانب چشم امیدم به جوانان روحانی و دانشگاهی مسلمان بوده و انتظار دارم که با تهذیب نفس و اخلاص، مطالعات و تحقیقات وسیع و دامنه‌داری را در زمینه‌ی شناخت احکام اسلام و مبانی نورانی قرآن آغاز نمایند؛ اسلام واقعی را بشناسند و بشناسانند و ملّت اسلام را بیدار و آگاه سازند.[۱]

شما جوان‌ها آن رمزی را که به آن رمز پیروز شدید، حفظ کنید و آن، حفظ «وحدت کلمه» است؛ اختلاف را کنار بگذارید.[۲]

اقشاری که در بین شما می‌خواهند اختلاف بیندازند، دست رد به سینه‌ی آنها بزنید، اینها عُمّال طاغوتند و می‌خواهند شما را از نور خارج و به ظلمات وارد کنند.[۳]



---

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۲، ص ۱۸۵؛ بخشی از پاسخ امام به نامه دانشجویان مسلمان مقیم اروپا و آمریکا.

۲. همان، ج ٦، ص ٤٢.

۳. همان، ج ٦، ص ١٦٨؛ در جمع گروهی از مردم پاکستان و هند.



روح‌الله (۲)

امام خمینی‌؟ پس از ورود پیروزمندانه‌اش به ایران مستقیم از فرودگاه به «بهشت زهرا» رفتند و در کنار مزار شهدای انقلاب یکی از شورانگیزترین سخنرانی‌های تاریخی خود را ایراد کردند و فرمودند که برای اداره‌ی کشور به‌زودی دولت تعیین خواهند کرد. پس از چند روز افسران و درجه‌دارانِ نیروی هوایی با لباس‌های نظامی به حضور امام رسیدند و با ایشان بیعت کردند؛ این بیعت ضربه‌ی بزرگی بر حکومت شاه بود. «بختیار» که در آخرین نفس‌های نظام شاهنشاهی از طرف آمریکایی‌ها نخست‌وزیر شده بود، وقتی اوضاع را چنین دید با هدایت ژنرال هایزر آمریکایی درصدد اجرای یک کودتایِ خونین برآمد. آنها حکومت نظامی اعلام کردند تا با دستگیری و به شهادت رساندن امام و یاران اصلی او، صدای انقلاب اسلامی را برای همیشه خاموش کنند.

با هوشیاری امام و به دستور ایشان، مردم به خیابان‌ها ریختند و با اراده‌ای استوار به طرف مراکز دولتی و نظامی هجوم بردند و آنها را یکی پس از دیگری تصرّف کردند؛ سرانجام با طلوع خورشیدِ ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آخرین پایگاه‌ها و بقایای نظام شاهنشاهی هم به دست مردم افتاد. هنوز روز به نیمه

نرسیده بود که ناگهان این جمله از رادیو شنیده شد، «... این صدا، صدای انقلاب است...» انقلاب در میان بُهت ناباوران پیروز شده بود!

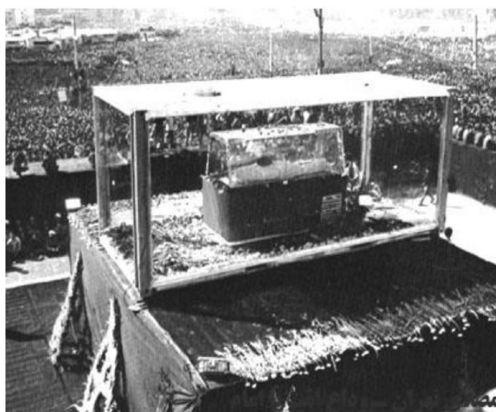


امّا دشمن هنوز کاملاً از پای درنیامده بود و با کمک مزدوران خود، در گوشه و کنارِ مملکت، دست به خرابکاری می‌زد. جهان‌خواران، خصوصاً آمریکا که منافع نامشروع خود را از دست رفته می‌دیدند، برای به زانو درآوردنِ انقلابِ نوپای مردم ایران به تکاپو افتادند و به انواع حیله‌ها دست زدند. آنها علاوه بر سِیل عظیم تبلیغات منفی علیه انقلاب، به عملیّات نظامی در «صحرای طبس» متوسّل شدند و قصد داشتند محلّ سکونت امام و دیگر شخصیّت‌های انقلابی را بمباران کنند. در حالی‌که پیروان مکتب توحید از هر توطئه‌ای بی‌خبر بودند، خداوند متعال لشکرِ «شیطان بزرگ» را گرفتار طوفان شن کرد و آنها با به جا گذاشتن تعدادی کشته، با رسواییِ تمام از صحرای طبس به‌سرعت گریختند. جهان‌خواران پس از این شکست ذلّت‌بار با حمایت همه‌جانبه از صدّامِ جنایتکار، جنگ هشت‌ساله را برای براندازی جمهوری اسلامی به راه انداختند؛ جنگی که در آن، از انواع سلاح‌ها، حتّی سلاح‌های شیمیایی و میکروبی، استفاده کردند؛ ولی امام در این مدّت، جنگ را به بهترین صورت رهبری کرد؛ به‌گونه‌ای که پس از هشت سال دفاع مظلومانه‌ی ملّت ایران، سرانجام سازمان

ملل مجبور شد، صدّام را آغازگر جنگ معرّفی کند و اعلام کند که ایـن جنـگ بر ایران تحمیل شده است.

روزها و هفته‌ها سپری شد تا جای خود را به خُرداد داد. ناگهـان خبـری در کشور پیچید، خبری تلخ و نگران‌کننده؛ خبر دادند که امام به علّت بیماری قلبی در بیمارستان بستری شده است.

دست‌ها به سوی آسمان بلند شد و اشک در چشم‌هـا حلقـه زد، نگرانـی در چهره‌ها موج مـی‌زد. حـزن و انـدوه همـه‌جـا را فـراگرفتـه بـود، دیگـر کسـی نمی‌خندید، قلب‌ها بی‌قرار بود، ...



امّا او آرام روی تخت بیمارستان خوابیده بود؛ در حالی‌که لحظه‌ای از نماز و یاد خدای خویش غافل نبود و برای وصال دوست، لحظه‌شـماری مـی‌کـرد. او آماده‌ی سفر بود. خودش نوشته بود: «**با دلی آرام و قلبـی مطمـئن و روحـی شـاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا، از خدمت خواهران و برادران، مرخّص و به‌سوی جایگـاه ابدی سفر می‌کنم.**»

صبح روز چهاردهم خرداد سال ۱۳۶۸ گوینده‌ی رادیو بـا صـدایی آکنـده از بُغض و اندوه، سفر ابدی امام را به اطّلاع مردم رساند. ناگهان صـدای گریـه از

سرزمین ایران به آسمان برخاست. امام، شبانه بـار سـفر ابـدی را بسـت و روح بلندش به ملکوت اعلا پیوست.



سِیل انسان‌های سیاه‌پوش، از گوشه گوشه‌ی ایران با کوله‌بـاری از اشـک و غـم، بـرای مشـایعت رهبـر و مرادشـان راهـیِ تهـران شدند؛ نه‌تنها تهـران، بلکـه هـیچ شهر بزرگ دیگری در جهان، تشییعِ جنازه‌ای به عظمت تشییع پیکر پاک امـام خمینی﷨ را به یاد ندارد. روز خداحافظیِ مردم از امام، بسیار با شکوه‌تـر از روزی بود که یازده سال پیش از آن، به پیشوازش رفتـه بودنـد. میلیـون‌هـا نفـر سـه شبانه‌روز با رهبر و مولایشان در مصلای تهران وداع کردند و در ناباوری تمـام، با قلبی لبریز از غم و اندوه، پیکر مطهّر امام را در نزدیکیِ «بهشـت زهـرا» بـه خاک سپردند.

سلام بر او، روزی که متولّد شد.

سلام بر او، روزهایی که هدایت و رهبری انقلاب اسلامی را برعهده داشـت

و سلام بر او، روزی که دیده از جهان فروبست.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آکنده: پر؛ لبریز؛ انباشته

براندازی: برکنار کردن؛ سرنگون کردن

بُغض: ۱. حالت گرفتگی گلو بر اثر احساسات عاطفی شدید، به‌ویژه اندوه یا خشم ۲. کینه و دشمنی

به زانو درآوردن: شکست دادن؛ مغلوب کردن

بُهت: شگفت‌زدگی؛ تعجّب و حیرت؛ حالتی همراه با حیرت و شگفتی

تکاپو: کوشش؛ فعّالیّت، جنب‌وجوش

جهان‌خواران: کسانی که با اهداف سودجویانه در پیِ بهره‌برداری از سرمایه‌های اقتصادیِ سراسر دنیا هستند.

درصدد برآمدن: قصد کردن

سپری شدن به انتها رسیدن؛ گذشتن

کودتا: اقدام غافلگیرانه‌ی گروهی از طبقه‌ی حاکم بر ضدّ طبقه‌ی دیگر از طریق نظامی برای سرنگون کردنِ حکومتِ مخالفین خود.

مراد: مقتدا؛ پیشوا

مستقیم: راست؛ بدون انحراف در اینجا به معنای «بدون رفتن به جای دیگر» است.

وصال: رسیدن به دوست و معشوق



نکته‌ها

نکته‌ی (۱)

شور + **انگیز** = **شورانگیز:** آنچه که شور، هیجان و جوشش به وجود می‌آورد:

- صدای بلبل بسیار زیبا و شورانگیز بود.

خیال + **انگیز** = **خیال‌انگیز:** آنچه که باعث خیال می‌شود:

- او پیوسته داستان‌های خیال‌انگیز می‌خواند.

دل + **انگیز** = **دل‌انگیز:** آنچه که دل را به نشاط و خوشی تحریک می‌کند:

- نسیم دل‌انگیز بهاری به انسان آرامش می‌دهد.

غم + **انگیز** = **غم‌انگیز:** آنچه که غم و ناراحتی ایجاد می‌کند.

- جریان عاشورا و امام حسین‌علیه السلام بسیار غم‌انگیز است.

فتنه + **انگیز** = **فتنه‌انگیز:** آنچه که باعث فتنه می‌شود:

- یکی از حکومت‌های فتنه‌انگیز، حکومت آمریکاست.

نشاط + **انگیز** = **نشاط‌انگیز:** آنچه که باعث نشاط و شادی می‌شود.

- ورزش شنا، بسیار نشاط‌انگیز است.

پسوند «انگیز» برای بیان همراهی چیزی با چیزی می‌باشد در مثال آخری پسوند بیان می‌کند که ورزش همراه با نشاط است

نکته‌ی (۲)

ایراد کردن: بیان کردن

امام خمینی‌رحمه الله در روز دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ در بهشت زهرا یکی از شورانگیزترین سخنرانی‌ها را ایراد کردند.

ایراد گرفتن: اشکال و عیب گرفتن

حضرت عیسی مسیح‌علیه السلام می‌فرماید: «از خاری که در پای دیگران است، ایراد نگیر، از تیری که در چشم خودت هست، سخن بگو.»



بیشتربدانیم

ساعت ۲ بعدازظهر روز ۲۱ بهمنِ سال ۱۳۵۷ بود؛ روزی پرشور و پرحادثه از روزهای حکومت ستمگر شاهنشاهی. اطّلاعیه‌ی شماره‌ی ۴ فرمانداریِ نظامی تهران از رادیو پخش شد: «امروز، عبور و مرور از ساعتِ ۴/۳۰ دقیقه‌ی بعدازظهر ممنوع می‌باشد.»

مردم با شنیدن خبر، نمی‌دانستند چه کار باید بکنند. احتمال بروز خطری در پیش بود. نگرانی و اضطراب بر چهره‌ها سایه انداخته بود. همه‌ی چشم‌ها به امام دوخته شده بود. امام در اتاق کوچکی پر از امید و آرامش به فکر فرو رفته بودند. ناگهان امام از جای خود برخاستند و در حالی‌که زیر لب دعایی را زمزمه می‌کردند، وضو گرفتند و دو رکعت نماز خواندند.

ایشان می‌دانستند در لحظات حسّاس، تصمیم‌گیری جز به یاری خدای توانا ممکن نیست. بعد از نماز و نیایش، با دلی مطمئن، کاغذ و قلمی برداشتند و نوشتند: «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم، ملّت شجاعِ ایران! اهالی محترمِ تهران! اعلامیّه‌ی امروز حکومتِ نظامی، خدعه و خلاف شرع است. مردم به هیچ‌وجه به آن اعتنا نکنند. هراسی به دل راه ندهید که به خواست خداوند تعالی حق، پیروز است.»

مردم که منتظر شنیدن دستور کوبنده‌ای از طرف امامشان بودند، به کوچه و خیابان‌ها ریختند و حکومت نظامی بی‌اثر شد. جوانان با آتش زدن لاستیک‌های کهنه راه‌ها را بستند. کوچک و بزرگ شعار می‌دادند و ایران از صدای دلنشین تکبیر پر شده بود. «الله اکبر ... الله اکبر...»

مراکز پلیس تصرّف شد، مردم مسلّح شدند، پادگان‌ها و ساختمان صدا و سیما و سایر مراکز مهم در اختیار مردم انقلابی قرار گرفت. اعضای اصلی حکومت شاه دستگیر شدند و در نهایت در ۲۲ بهمن، خورشید پیروزی ملّت، شب ظلم و ستمِ ایران را پایان بخشید.

